

تواریه	پاره	کا و سر زر قطره رزو	گل بادام کاغذ	لعل در پاش لب سحرگو
تقصیه	آواز	کمر با قلم زرد	گند نای لاله شان شیر	اعتنان سیمبر تارگان
<b>باب لکاف العربیه</b>				
کیکاووس نام شکی از کوکب	کافور خشک روز	کش لعل و نام شهری و ترکستان	گل به تارست خار علی	نخچه و خسته شعله اش
کرکس زرین پر	کافور	کافور	گنگ سخن چین قلم	لعل ستاره بارب اعتبار
نظره و نسرقه و گل شاره	کبود غدیر آسمان	کبود مراد از سرین	کاوشک شراب در ج شور	گلن ز مروین تهمان
کمان سپرخ برج قوس	کرشاسپ نام سپهر طماش	کاغذین جامه سستین	گویی همین رخسار	لعل به الفتح روشنی و باغ نعم
که معنی اندک و نفی مطلق	که از ان زن و کاغذ سازند	کتاب بختین گیاهی است	<b>باب اللام</b>	پاره گیاه خشک میان گیاه تر
پروانه چنانکه گویند	کاسه آب اشک	که از ان زن و کاغذ سازند	لاله شراب و خون	لوگوی مشهور قطره بنیم
که شوی مشو سعدی	کوره میوه نور سیده	کوشی زرد و کلاه زرد	ورخ	لای سیه شب
فرامید بحب تبند و بسیار	کوشی زرد و کلاه زرد	کتاب	شکر زنگبار خط	لباچه محاف
که یافتند ای نیافتند	کتاب	<b>باب لکاف الفارسیه</b>	لالای چشم مروک	لووی بچه متلون
کیش ترکش و مزار جوزا	کتاب	گل شراب و رخسار	ولالا غلام حشمت	لعل زمره نقاب شراب
که خانه عطارد است	کتاب	گرگ سیاهی و ب صبح کاغذ	لووی تر اشک	با اعتبار شیشه که سبزه است
کاسه لعل چشم گریان	کتاب	کتاب	لاستان همان لاله شات	لعل سیاه زیر آله رجوع
کله	کتاب	کتاب	نصرت شعریا فتاد	با اعتبار منی
کاسه نقره چشم سفید ماه و لؤلؤ	کتاب	کتاب	و مراد از ان خسار خشت	<b>باب ایسم</b>
کوکبه	کتاب	کتاب	لباس آل عباسی لباس سیاه	ماه نو نگه شان و قلم و ابرو
مشتی لعل پاره لاله	کتاب	کتاب	آمل حل شده و لعل غریب	ماه بچکان نگه شان
کلیه زرد روسته	کتاب	کتاب	اشک سرخ	ماه کاغذ و رخ و لعل سپ
کوکب لعل میخ آن	کتاب	کتاب	گلن پرورم فلک با کوکب	ماه سرخ گاه باد و ریه
گر کسی درین کوکب	کتاب	کتاب		که مدورت

بلیق نام مرغی است که در  
پای سستوران میشد  
نام کیوان فلک زحل  
یعنی هفتم چکیوان زحل است  
طریال بناسه بلند  
لناوه بالضم وایرد گرد  
ولکه آفتاب  
طافل شیرخواره آفتاب بختا بشم  
طراز الفتح نام شهری حسن خیز

باب الظهار الحجه

ظلمات  
تولید انجوش نام هماری  
عقیق اشک سنخ و لب  
و شراب

عقد ثریا دندان  
عیسی مراد مرد بزرگ  
و فاضل

عقاب لب  
عنبر زلف و شب  
خط و بار

عوس خاوه و عنقای رزو  
شیرین بر و شهر

و عاری زرافه دود  
آفتاب  
عقد مرادید اشک و فلک  
عاشتره تخته باغ جبریل  
عقب خسار با عتبا  
نراکت  
عنبر زنجیر رنگ مو  
علاج  
عازر مردیکه بنای ستر  
علیه السلام  
زنده شده بود

باب القمار

فیروزه ردا آسمان  
فندق عبارت از گنجان  
فروخانه سحر و وزیر  
ای خلوتخانه سر راه یعنی  
برج سلطان که آبی است  
و راه را برای نیات آفتاب  
وزیر خوانند

فلک پویتی ست سفید  
فردا قیامت  
فرش شمله و ستار  
فلات  
فستق  
فروش زعفر و دوز زمین

باب العین المملکه

عشق  
عشق نام پرده از موسیقی  
عشاق نام پرده دیگر از موسیقی

چشمه دهن کنایه از گون  
غالبه  
غزال شب آفتاب  
غوزه بواو مجبول غنچه  
پنبه ناشگفته  
غاب  
غشقی سیاهی  
غوزه انگور خام که  
میشین باشد

باب القاف

قفا با کسر و تشیانه فراخ و درگاه  
قافیه  
قزاق  
قلم پشیاخ کف دست  
با اعتبار انگشتان  
قناره آب  
قبره زرو و قوس زرافه  
قوس  
قو  
قصاص  
شب

قدراول ستارگان را  
در روشی شش مرتبه بنام  
اند بسیار روشن قدر اول  
و همچنین تیرج

قوس در محراب  
قطران روغنی سیاه  
قلب اسد آفتاب چه  
دل اسد سین است و آن  
علامت شمس

قلم  
قلم جمع قلمه ای سدر خیز  
قطره تنگ از شکر و غیره  
قواب بالکسر غلاف شمیر

سپاهان نام برده از موسیقی  
باب الشین المبحر  
شکر لب بوسه  
شیشه نفاذ نازک دل  
ششاد قد  
شاه نمید و شاه چین شا  
شاه و شاه باز سر و شمع  
لکن چارم و شمع زاق اخضر  
و شیر سر و شاه شب زو  
رسانه زرین و شاه اختران  
رسانه اکی و شاهین نه اندو  
آفتاب  
فرازنگ و شاه شام ماه  
شیر و شیر کردن شیر زربج  
شد  
شش حبت تمام عالم  
شوق روی سرخ و خون  
شام شب دوات  
وزن و خط  
شیر کاغذ و صبح و رنج  
شب نشسته زلف  
شاه حبش شب  
شاخ و عفران شکر و قد

و شمن و سلم زر  
شکر نشان کردن لب سخن  
نیکو گفتن  
شاخ مری آله جربلیت  
شور و غنای کند حسرت  
شب روان و روان  
شاخ باد و شکر که بدان  
شرب خورند  
شیشه بالکسر آواز اسپ  
شکرگون گل کنایه از چرخ کبر  
زرد و موسی بار یک چون خوا  
مخل وارو  
شاد روان خیمه  
شاخ شاخ ریزه ریزه  
شبه شکیت سیاه و مراد  
ازان مردوک  
شعر با صفت جامه  
شهر حرص  
شاخ گوزن بلال  
شاه چادر و دستار  
شوره و دخت گز و گیاه  
زمین شور و خاکی که بدان  
باروت سازند

شاه حرم آباد لایزال و  
جل شان  
باب الصاوا المبحر  
صفر کفزار خسار  
صفت مور خط  
صبح رعد  
صفر رشتی و تخمی و رنج و  
صدا چشم  
صهوه میان پیش  
صورت چار صد صورت  
چهار چار صد عدد وارو  
صبح دوم صبح صداقت  
صدده بالضم پیر این  
صنای علامت برج ثور  
صاحب عصاه و خوت تلخ  
باب الصاوا المبحر  
ضعف گل یکصد و چو عدد  
گل نچاه است  
ضرغام شیر  
ضرب بختین شهر سفید  
باب الصاوا المبحر  
طاسک معصفر آفتاب  
طشت زر آفتاب

طاف منهد و مردوک  
طوطی پران گردن شمشیر  
سبزرنگ تان  
طاس و شمشیر  
طوطی شکر خای منی کرم  
مراد از شاعر شیرین گو  
طبعی نیا و طلاق اخضر  
و طاس آگون و طاس من  
آسمان  
طوطی سده نشین جبریل  
طاف رید گوش و ف  
طاس یکگون چشم سفید و ماه  
طوطی طاس بر آفتاب  
کواکب  
طبق لعل پیاله شراب  
طاسک چرخ طاسی  
باشد بر منزه  
طوطی سلب سبز جانه  
طاس سده و شمشیر  
جبریل علیه السلام  
طاف  
طاسک معصفر آفتاب  
طشت زر آفتاب

زلال پلاس لوش جنگ	زرد نه نشان سرایه به بهر	سودا	سوز و ریای عرب مراداران
که غارتش از بارچه کند و با	خیام ستارگان آستان	سکندره	می ست چه دیار العری می گویند
زنگی در جاسته سلم زین بادر	زینین بواجو بول نیز کو چیک	سابقی شعبان ماه کیم یام	و چون سوز و ریای کیمیدی کرد
زراغ سیاه شب	زنج زردن لاف و طغی زون	حشار	سایه دار سبیب زده
زرق قلب انگور چه مقلوب	باب الامر الهیاسیم	سفره زین رو زرد	سیاخر تبر کے زرد رنگ
زرد زرت	زاله مراد قطره خوی و زون	سپین کمان ماه نو	و نام پادشاهی بزرگ
زرد شمشاد و ش قلم زین	شرح صبا مراد ازاد شکسرخ	سپاچه کر ریشنی آفتاب	سپیل ابر
زعفران رخ زرد	شرح مسد با مشد	سفره شب	سنگ کنا به از منزل قر
زبان شعله نام ستاره کوم	زارخا	سفیده روز	خوانام که نیکو سگ است
طلوعش و عاتج باشد	باب اسلمین المرحله	سنبلی دونه زلف	سبز که تر مراد از جبریل
زاده کوکدار فنیون	سلطان عالم خدا ایتالی	ستاره چه مهر شمشیر چشم	سندان آله آمیزگان
زنگی گریان شب با صبا	سپهر موا کید نشه	سلسله سطوح	که بران آبن رانده کو بند
پیش بنم	که عیادت نوات و عیادت باشد	شیرین نامی از کوکب	هندی بنانی دهم که آهنی باشد
زین بر آفتاب و شفق	سه دختر و سه خواهر نجات	سی و یک دانه قصیده	که با هیچ بر تخته در بزرگ و
زواله گلوله آروتر	سبز تیغ و خط و فلک	سه و یک شعر	حلقه بران زندا ما جخانه
زیر نام گیاهی زرد	سنبلی تر خط	سرای شتری برج حوت	چهار شود
زنجیر زلف	سمن زار رخسار	ساز و زرنگار هر و ماه	سهم و سبط عقد کمر و خمر
زرد رنگ افی نر زار ظریف	سنداره اشک	سمو کنا به از خاد سیاه	سبرال با کسری پیران
زنگی بچه میا مردک	شکسته زنگی زلف	سقط ساقط الاحباب	سجیه با و ام قلم
زردین افی خط سبز خنجر	سپهر کنا به از آفتاب	سبر لباسان بهشتیان	سستان نندی چت
زنگاری کوسه پیر آسمان	مکر نشان سخن خرم گویند	سکسری دله است	سیاوس نام نادشا
زهره خط صبح	سنبلی مرغول سبک پیچید	سجابه	سینه شونده سو
زراغ مراد از اجه	سجیم دوز کنا به با شفا	سجابه	سکسری کنا به از گنج

سوز و ریای عرب مراداران  
می ست چه دیار العری می گویند  
و چون سوز و ریای کیمیدی کرد  
سایه دار سبیب زده  
سیاخر تبر کے زرد رنگ  
و نام پادشاهی بزرگ  
سپیل ابر  
سنگ کنا به از منزل قر  
خوانام که نیکو سگ است  
سبز که تر مراد از جبریل  
سندان آله آمیزگان  
که بران آبن رانده کو بند  
هندی بنانی دهم که آهنی باشد  
که با هیچ بر تخته در بزرگ و  
حلقه بران زندا ما جخانه  
چهار شود  
سهم و سبط عقد کمر و خمر  
سبرال با کسری پیران  
سجیه با و ام قلم  
سستان نندی چت  
سیاوس نام نادشا  
سینه شونده سو  
سکسری کنا به از گنج



دو و برعروس عشق و مومک	دوق کنایه از گدائے	باعتبار ناخن
دریای قار آستان	بورم ریز سکه زن	رشن بازو
دریا کف دست مدوح	دوه ده خالص	رشته مرورید صف و
دل زرد مرگ چه مراد	دماغ تباہ خیال فاسد	روایت سیح چرخ چارم
از دل قلب و از تر کرم	دمان نهد تعویذ نبد از دانه	ریش بالفتح مسافت دو
و مقلوب کرم مرگ ست	دیسر بلاک	دست نهدی گونی
و این نفختین پنج ستاره اند	باب الکرار محکم	رقیه بزبون خفیه نمون
منزل قمر کرم و عجل و پشید	روی چو نیار یعنی زرد	رنگ ریزگان آفتاب
گور گردو	روز کاغذ	راوی نام پرده از موسیقی
داره عظمی فلک نسیم	رومی بیغ صبح اعتبار بتیجا	رشت نام پرده و دیگر
و نون شکل و و پاره بعد	روم دروی رخ و روز کاغذ	باب الکرار محکم
شوق القمر	روز بارعام قیامت	زین ساغر و زین صدف
واخول بواو مجهول	رقص نام ستاره که دریا	زین سپر آفتاب
و گاه بادشاهان و چه تره گریه	تینن امی اثر و فلک ست	زوق دریا دل کشتی شراب
سلاطین محبت نشستن ساو	روح بالفتح خوشه	زنگار کنایه از خط
دریای کحل شب	ربع موحده کست	زین پلنگ ابلق باعتبار تخم
دودانه مشک مردک	ربع حاصل	زرقه دانه که طایر از گلو بر دوز
و شوها بکن ابر اعتبار قریه	رشته نرین شک سفید دانه	زوسن بکجه می اندازد
دوده خاندان	رخساخت رخشان	زعفرانی بجز مهاب
و سرمه سیاه نهدی کاجل	رومی رنگی جبین مسلم	زنگی شب
و یای نگون می مقلوب ست	روان عودی شب	زواج و زروشنی مهاب
و رفقه نفختین سپر	رباب ابر	زین کنایه بدندان
درک نفختین طبقه و درخ	رومیان ماه فغان گشتان	زرنیه تیر مسلم

جبهه تر کشش  
جان محسوب  
چشم حضرت سلیمان  
**باب الحیم الفارسی**  
چار زن و چار مرد و چار راج  
چاه غصه  
چنگ کنایه از هلال  
چاه زهره برچ سینه که خا  
پوست زهره است  
چین رخ و کاغذ  
چتر مرادید فلک با قباغیم  
چشمه حیوان فوان امام  
چاره ای ده چار باز که  
چراغ شد و اوزان میم است  
چاوش نام شکی از کوکب  
چار و یکی مراد از چار لفظ  
چا باعتبار عدو حاصل می میم  
لفظ جام از ان بون آید  
چادر راه و چادر ستار راه  
روشنی او  
چار صد یعنی هزار اول  
چشم موی در بند ای مردم  
نیک دلیل اند

چشمه سیاب کوکب  
چشم ترو وین صراحت  
چرب فربه  
چشمه بی نم آفتاب  
چوکان مشکین زلف  
چاه ترخندان  
چارم کتاب قرآن لیس  
چرخ واره چرخان قبول  
چوکان سیمین هلال  
چرخ زون مراد از حرکت کمره  
چار پنج قاروه ای فلک  
وقار و ره شیشه است  
**باب الحاکم المملک**  
جلشه دوات  
حلقه دار غلام  
حوال نام طایر سفید و زرد  
حصاة سنگ زره  
حسینی نام پرده سستی  
**باب الحاکم المملک**  
خور آفتاب و خورون  
خشت زرخیمه زرین خسرو  
مشرق و خود بود و مجول  
مراد از آفتاب

خرمن ماه بانه  
خون لیم شراب سرخ  
خنی انگشت چرم ختم  
سرخ و سفید باشند  
خوان زر روی زرد  
خضر مراد از امام  
خا کاغذ  
خرچوب ریاض و اراذل  
خورشید رو  
خضر زر شعله آفتاب  
خاتون هفت قلعه زهره  
خیمه سبز و خیمه جور و زرد  
آسمان  
خون خروس شراب  
خار خط رخسار  
خشک و تر نیک و بد  
خفتان چلت  
خضر مبارک دم صبح  
خاکستر کنایه از مراد  
خون بسته لب  
خسته مشرقه بخور خند  
که از راه می قمری در حال یام  
کیسار اند باشد منجان

آثار بر سلخ ماه ابان  
تا بعد شش سال کسری کم  
یکماه موجود گرد و زرد  
از لوند گویند  
خلق به تختین کینه شدن  
خو رلق نام محل بهرام  
**باب الدال المملک**  
درج در وین  
دانه کنایه از ستاره  
دانه غیر مردک  
دانه قیر زلف  
دو شکافی شراب حنه خود  
که بدگیر و دهنه  
دق کنایه از کس  
در شین خسوف  
درشت تر آفتاب گ و زرد  
دولج چادر  
دام مشک سطور و طیف  
در شک دو دندان حباب  
درم هنده  
دق آفتاب ماه تمام  
دیو هفت سر آسمان نیله  
دو خود و لب صغور اکبر

بادی اسپر سیر	برشیده بلند	پنج دریا انگشتان	ترک سیاه غار شلم
بادام شک چکانه که مشهور است	باغنده پنبه برزده نندی	پایله زرو و پاره زرو	تاجدار بالایی وار
پشتن خود پایله باعتبار شتر	کاله و اینچا مراد از کوب	وپاره مرغز آفتاب	تار کیکی و تیر مداد
بر سوس نام شگل کوب	بحر و ست مدوح	پرده سبز زرا اندود آفتاب	تش تیشه بزرگ
با شاه جهانگیر عالم بالا آفتاب	بیجاده کمر با	باعتبار کواکب	تقی پرده
بو مختف بود	بلیک بیای مجبول تخی از چکانه	پنج نون انگشتان	تونه نام گیاه
مسد حل شده رشاب	باد تشن غلب آفتاب	پنج شوی مطرب زهره	تیمه تقوید
بخیه زر ستاره	هق و غلب چکنی سیاست	باعتبار آنکه درای شوش	باب التار المشله
برگ چنار دست	بروژاله مراد از ان و زبان	سیاره از انبه آفتاب نوشت	ثریا اشک و دندان
بر گیر کی از تو ای کجرف	بخیرید بوی و هن	پیمیده مار خا و لعل	ثعبان کنایه پشمشیر
که دال است بقبرینه مقام	باختر معصب	پسته شور لب	باب اکیم العربی
با کینه و از ان الف ضال	بام زحل آسمان هفتم	پدرام آراسته	جنس چشم
یا چار بود و جارش ای همان	بیت پشیه نه نشند کامل	پرنیان کسوت سفید	جدی نام ستاره که سمت زمین
وال چار و یک که جمله شست شود	بوسلیک نام پرده از مو	باب التار الفوقینه	جیش حبش تاریکی و جسم
و از ان طاحلی موجود میگردد	باب لبار الفارسیه	ترک مست چشم	جام زرو زرد و آفتاب
جانخوش گرد و یا آنکه ده چار	پسته و هن	تیر عطارد	خدرده آخدر غلفظو
بار جاران گرد و از ان میم	پنج طلال انگشتان	تخی غم و مشقت	که می شود و آن خدر است
برای پرده چار با چیلست	بروین و دندان و جاب	تابشیر روشنی و بلوچین	و از ان جفیم صلی آید یا
باشکونی بازگونی	پسته مرجان و لب لعل	و بمعنی بطا معرست	مخدوره که صد شش پن
بکرج زهره	پستان شب ماه	نگینای لعل ستارگان	صوت قاف موجود گردد
بلغم نام کی از اولیا که برجا	وشیرش کنایه از شعاع او	ترسا بنیاله	جنیت اسپ کو تل
او حضرت موسی و تیر گرفتار شد	پیل بالا ای برابر	تاج لعل ترک روز و ترنج	جامه و زعبه زرد اسی است
در حق و معای گرد و زرد و زرد	قدیل یعنی بسیار	زیا پس ترک سنگ از قفا	جود بفتح باران

از عالم تشبیهات و استعارات و اصطلاحات خاص و کتب لغت کسری می آید بنا بر آنکه در بعضی  
توافقی در خاطر صاحب نظران میگویند و روی تغییر اینیک بهمانی فضل زیوان قدوم بکار  
راه مقصود بر میدارم و در پی نوشتی از کتاب الازکیان مهید وارم

اب الف	اندر سردار و اشک	از دایمی میگیرد تیر تنگ	از زن زر کو اکب
آه و آفتاب ای که شمع من	طلسم سیاه شب	که همین قدر ستاره در است	از دم نام سواد ای بزرگ
این شمشیر بر گوهر آینه دیده	ارغوان رخ	آفتاب ساغر شرب	کتاب نژاد و پادشاه
آثر نشان قدم	آوان صریح سلم	این نه این قصیده	ارقم مار سپهر
آطوبه شاد سازنده نام ساز	آب ارغوان خون	آب حیات مراد از سخن	آصف بن خیابان و پهلوان
آفتاب ازین سبب ستارگان	آتش گویا لب	آینه و لاله ماه	آسمان چرخ سپهر
آفتاب علامت قدر و نجوم برج است	آدم شب و آسمان	آمی کنایه از مریخ و عطارد	آمنه اصل
آهوی آتش نشان آفتاب	آبله جام حساب	آینه اسکندر کاغذ	آب البامرا لعل بریده
آهین نام باو شایسته	آبریشم مار چنگ	آب شور اشک	آب و ام
آب بقم اشک سرخ	آتش تر شرباب	آطلس مراد از ابر	آب و بزمی از کتب و کتب
آخچه تنگ دورای جاب	آندکی ای لفظ قتل	آهش سپید و عینش	آزاد کب جانب شمال
آتش باد آور لب	آختر شفق آلود اشک سرخ	آفتاب و خال رنگ او باشد	آب و بزمی از کتب و کتب
آه و زوای غیر حروف	آینه من رخسار	آهش کنایه از رخسار	آب و بزمی از کتب و کتب
آه و زوای سیه سر سلم	آب خشک پیاله	آهش کنایه از رخسار	آب و بزمی از کتب و کتب
آب لبان آتش بسیار گرم	آذر لب و خون	آهش کنایه از رخسار	آب و بزمی از کتب و کتب
آشک زلفی کو اکب	آیوان ماه برج سرطان	آهش کنایه از رخسار	آب و بزمی از کتب و کتب
آهوی ز آفتاب	آفرین قوت خورشید	آهش کنایه از رخسار	آب و بزمی از کتب و کتب
آه و جابین حضرت علی	آردور تیغ	آهش کنایه از رخسار	آب و بزمی از کتب و کتب
آه و جابین سیرج که در خانه افتاد	آه و جابین سیرج که در خانه افتاد	آهش کنایه از رخسار	آب و بزمی از کتب و کتب
آه و جابین ازین زبان بر غیبت	آه و جابین ازین زبان بر غیبت	آهش کنایه از رخسار	آب و بزمی از کتب و کتب

بسم الله الرحمن الرحيم

ای نام تو جز بر جاہن	لاست بحد تو رہا ہوا	از اہل حسد و کمال اور اک
در گنہ تو هست ما عرفناک	از ما برسان درو و مجید	بر روح رسول پاک احمد
بر آل صحابہ اش پس ازو	رحمت با و از تو پیوستے	بعد ازین بر اہل رب فطرت

سخن بیان بلند طبیعت نیکو شریفست کہ قصاید پر چای درستان معانی شمع ماہ اندوخته است و اوراکش  
 طبل نع و قادیان نقش و نگار سوخته رنگینی مضامینش رنگ بر روی گل خورشید می شکند  
 و علو معانیش دعوی تقابلہ با نظم شریا میکند عارفانندش کاہن الیا قوت و المرحبان  
 و فرادعایش لم یظلم من این قبلہم ولا جان و چون این عسروس زیبا شد در غنا درین  
 خبر نو مان بطبع فشی نول کشور غارہ طبع بر روشید و در نظر نظار گیان مشتاق آمادہ  
 جلوه آرائیہا کردید بندہ سراپا عصیان کترین اہل جہان عاری از علم و فن نابلدت شہرہ سخن  
 گنگار خنی و حل محمد ادبلی غنی عنہ کہ از غایت قلت بضاعت و قصور باعث عنایت  
 از صبح نمیداند و زمرہ ماہر ان لب بحرف و حکایت منجبت با ندین از نظم ثانی و حل غوامض  
 و ضافت بعض فواد وین کتاب مجمع این عجاہلہ پر و احست و فرنگ نجات و کنا یا تش  
 کہ عقدہ از کار آن تواند کشاد و ہم جایابی و گیر نفع خواهد و او فرامہسم ساخت و یکہ اکثر اشارت





نگار طبع پذیرفته بود اکنون که زمانه بطول انجامید تدوین ابدی غریب الوجودش گردید  
 در متاع تجار از آن نشانی نماند و بر زبانها سوای داستانهای نماند اما شریک نورانی شما هم  
 منشی نو کشور با بر تالش در سال دوششصد و نو و از هجرت مقدسه بدین پاره رسید  
 و صبح شبنمی که بلال بر خود بالند ماه رمضان بدگر دید زیور اختتام پوشید فقط

تمت تمام شد



یکانه دو جهان پایی چار طاق درت  
فراز کنگره کبریا سے حشمت تو  
برست بزرگوار شاه کی اعلست  
برست مهره گا و زمین فرو شکستند  
شکوه کوہ مرا و را و بر بساط زمین  
چنین گاور رخا که باغ جنت را  
چنان ضعیف شد از بختی که باو نجف  
اگر عطا شد و هم ضرب متی نرسد  
امیر خسرو سلطان قوی که مرا گوئی

بسیر نماند که از نه رواقی در گذرد  
 بجنبه گویوترنه بال آسمان پیرد  
 که وقت عجب ز یکران حجم کرد و هر دو  
 بشاید <sup>بشاید</sup> <sup>۱۲</sup> پیر ز پیر زابدرد  
 چهار پایه مسافت بیک قدم سپرد  
 تفاهر نیست که برگ گل از بوچرد  
 چون برگ گل بکف خرمن مهنش سپرد  
 و که بهایش کنه کس بیک جوی نخرود  
 که تا چشم عنایت بروی او نگرد

معضل کالج و حجره الیذان نگاشته  
کلامی و غریب و درختان آباد  
بهر آنست تا بر اول اندرو  
ز چگونگی مردم عاقل بنا کند

کاشانه‌ای سبز به فلک بر فراشتن  
در باغ و بوستان ز سر لطف کاشتن  
یک خطه دو کتی به توان بازداشتن  
هرگز عمارتی که بیاید گذشتن

مذاوذا مراد علم مقبول  
و مقبول نیزم و مقبول است  
اگر مال بسیار است باشد

زبان ویدہ دل گشت گویا  
اگرچہ ستم خون پور سینا  
رضینا قسمہ اینجیست

باغ سخا بسته بود گرم بخورد  
با گوشه هر که میگفتم گرم میگفت گرم

--	--

100





تو حرف اول هر شعبه گیر از پس آن	و حرف آخر بر اصل تا برون آید
بزم شاه جهان در بیان این قطعه	امیر مجلس ما و مبدع شکر خایه

قطعه در پنج بیت

<p>اگر چه دریم قدم از قطب کتریم                  و بر ششم و هفده قمر از میان حکم                  از نوک رخ حلقه ربای مه نویم                  اینجا که خوش مرتبه خسروان و مهند                  در هر نبرد گاه که گوش بلا زوند                  چون مهر اگر چه سایه چت پریا هاست                  چون ماه اگر چه فعل سم با و پای هاست                  زال زبانه اگر چه بدستان رشمت                  گر مشیر غلام و راست لائقیم                  اینجا که سحر فضل ملاطمت زند و دریم                  بر باد و شاد جسم اباد لایزال                  و انقیاد طالع امر خلیفه ایم                  و امتثال امر عبودیت ازل                  وقت نماز خسته و گریان و بخودیم                  برستان بار که ذوالجلال او</p>	<p>ملک و دکن را سبک جویم                  چون تیغ مهر نه شکم چرخ بر دیم                  وز نعل سب حلقه کش گوش قصیریم                  و دارای تحت مرتبه سد سکندریم                  بر خنجر عدوی بداندیش خنجریم                  پیرایه بند شجاعت و هفت کشوریم                  بر فرق سروران همه عالم اندریم                  سپهر رخ را تمیمه بازوی شهریم                  و آفتاب جام کف ماست و خوریم                  و اینجا که شهر علم عمارت شود و دریم                  چون صبح جام مهر بوقت سحر خوریم                  و اعتقاد تابع شمع پی میبریم                  موقوف پنج نوبت ابد اکبریم                  گاه نیاز بفلس و محسوس و مضطربیم                  بهستی زماجوی که از نیست کتریم</p>
---	--

ایضا در مخزنیه

بر فرق ماه دهن سبزه دماست	در حیب صبح تکه زر و قبا می هاست
آن جام زر که بر سر طاش زمردست	و در کرد و هفت دانه گردان ابری هاست

در بیان فضیلت حضرت علی علیه السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت زینب علیها السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت خدیجه علیها السلام

در بیان فضیلت حضرت علی علیه السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت زینب علیها السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت خدیجه علیها السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت عباس علیهما السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت جعفر علیهما السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت محمد باقر علیهما السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت سید الشهدا علیهما السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت امام رضا علیهما السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت امام موسی کاظم علیهما السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت امام جواد علیهما السلام  
 و در بیان فضیلت حضرت امام مهدی علیهما السلام



بر شیر خفته که نه غافل ز برای لست

گرمیوں کے شکار اور صفت اسی میں

فقط و سلم

بکر و گمار که ارواح ماور و پیر  
فروغ شمع در آخر زمان که دیده اند  
بانکه بر در این بار که هزار هزار  
لسان زیر کلام بند بر در مش امروز  
که انده در همه آفاق از صد و پند  
مدرسان طلبی جامتان اموالند  
شمان ترک و خراسان شام و روم

مرا کجسر و عالم به بند گے داوند  
نیازمند لے از خود مرا فرستاد و ند  
ابو نعیمه و یعقوب و شافعی را و ند  
که بو علی را این دم العلم ستاوند  
که برورش عوض بیدگان ناستاوند  
چون فقیان طلبی مشرقان با و ند  
برین درند و ما من ند گم نامه ستاوند

طرح و فکر

بند و راسخ بر سر خوان خوانند  
شیش احتمال بیمار می است  
رض باخور که به شوی ار

انکه عاشق و نسل حبشید است  
گفت و در صحت تو امید است  
بد و نسیه زرق و خورشید است

فقطہ و دیگر

ای شکر از زبان شیرین  
 ای صفت راز غالی و عجیب  
 خورشید ره چینی ساز  
 نام پرده ۱۲  
 وقت طلوع نور و مد  
 نام پرده ۱۲  
 پیر ز به نیزه چون رسد  
 تنگ در عراق ساز آهنگ  
 نام پرده ۱۲  
 ست گویم رو بخا لبت را  
 نام پرده ۱۲  
 سلیک نواز ابد زوال  
 نام پرده ۱۲

افاقیت بزیر پرده قیاس  
صحنہ دم پرده رماوہی گیر  
پیش بر جہیں آفتاب صحنہ  
پرده راست کسیر کے احسیر  
ماشومی بر سر پر عیش امیر  
ور زوال ای صحنہ مدار حقیر  
ای صحنہ تو آفتاب منیر

۱۰۳

بر شیر خفته که نه غافل ز رای هست	همچون شکال ماده صفت ای می
قطعه دیگر	آواز نهدید ۱۲
بگردگار که از دلح مادر و پدر	مرا خبر و عالم به بندر گے دادند
فروغ شرع در آخ زمان که دیده دید	نیاز مندی از خود مرا فرستادند
بانکه بر در این بار که هزار هزار	ابو نعیمه و یعقوب و شافعی راوند
کسان زیر کلا بند بر درش امرو	که بو علی را این دم و علم ستاوند
که انده در همه آفاق از صد و بدو	که بر درش عوض میدانان ستاوند
مدرسان طلبه جامعان اموالند	چون نصیای طلبی مشرقان باداوند
شمان ترک و خراسان شام و روم	برین درند و باین بندگی همه ستاوند
قطعه دیگر	
بند شاه بر سر خوان خوانند	انکه اخلص رسل جمید است
گفتش احتمال بیماری است	گفت در صحت تو امید است
قوس ما خور که به شوی ارک	مدر و سر به زرق و خورشید است
قطعه دیگر	تروانه ۱۲ نور از نور آفتاب ستاوند ۱۲
ای صفت راز غالب و نجیب	آفتاب بر پرده قیاس
آخر شب ره چینه ساز	صبح دم پرده را و بی گهر
مایه وقت طلوع نور و دم	پیش بر جیس آفتاب خیمه
شیر زرب نیزه چون بر	پرده راست کسیر محیر
چاشمه در عراق ساز آهنگ	ماشوی بر سر عیش امیر
راست گویم ره خجالت را	در زوال ای صمیم مدار حقیر
بوسلکه نواز عجب زوال	ای صمیم تو آفتاب منیر









کتابخانه عمومی  
شعبه کتب خطی  
موسسه تحقیقات و  
مطالعات اسلامی  
تهران

مجلس

میں نے یہ سب کچھ  
نہایت سے

وہابیہ

رئیس هیات مدیران

<p>با تو ایمن کنده سپهر ماه گمان روشنست اینک که خورشید نگردد و تیره</p>	<p>ای یاد ۱۲ نفل یکبار این تو تاج سید خاقان ختا آفتاب فلک ملک تو تار و ز جزا</p>
---	--

در چار شوق ملک صد ملک سلیمان باد  
چون خیر سیامت را می گشته های زر  
چون غاشیه زشت شد روح امین ابل  
میکوز عظمای تو صف حاصل کونین هست  
کلکت بیکی غمزه گرفته همه عالم  
شایان خضر دل را خاک در تو بر لب  
کلک تو چو ذوالقرنین تعلیم ده خیر  
خصمت که چو سبک کم یافت از خاک در لب

قطعه و کبر

بج استغنی ۱۱	بج استغنی ۱۱
بج استغنی ۱۱	بج استغنی ۱۱

زهی گذشت شهر طارم سما یونست  
یکانه دو جهانی و رای تو آفرینست  
چو بدرای ترا مهر گشتی با من گشت  
برای او چه زند آفتاب از مرد  
زهی عطف میجا بسکرت عمار  
خروج گوید او از کلاه حرمت تست  
فلک زوایه قدرت یک نقطه  
مجلس توجیه رونق بود و خورنق را  
تفاوت ز آب حیات تا عین  
ز طاق این بزرگوار و ده هفت مقصود  
نهر اشع برین چار و پنج قار و ده  
که امی سر و فضلی و بار محمود  
که زیر چادر زرین نیست مستور  
زهی بگاه سلمان و چرخ زبور  
در بیت زر که بر آید ز تاب نمر کور  
جهان مضمت قبال تست یک سور  
چو شاخ سنبل سیراب کی بود و شود  
تبا بین است ز شاخ نبات تا توره

برای ای و فصل شصت و نهم  
زندای چو بر کنگر زیند  
لافت زند ۱۲ ساله  
شش و شصت و شصت  
الله هر یک که می دانی  
عینی از نونه ۱۲۵  
الله از نونه ۱۲۵

پایستورگوندو ای کرموت و دوا و جمل فروع یافت ۱۴



عرض بنیادش تمامی میل کلی ساخته  
 هر نوامی کرد دعای رب هر چه ساخته  
 خصم را چون دف قفا از زخم سیلی ساخته  
 روی او را پشت دست چهره سیلی ساخته  
 با نهر ارا ن خشت برین طاق حالی ساخته  
 نه زعفر و گون لکن رابر لالی ساخته  
 یا و کار ملک و دین از تو شکسته ساخته

قطعه از ریح مخمور

میدار القاب تو سلطان <sup>عظمی</sup> ازین سلطان <sup>مختار</sup> دین خان و د عالم آمد  
بهفت و ریاکتر از یک قطره شبنم آمد  
خاوی مشتم بر اوق بهفت طارم آمد  
بر که پیشیت <sup>فلک</sup> پشت حلقه همچو خاتم آمد  
چون جباب نیک بقای بر سر یکدم آمد  
نوشه <sup>اشعه</sup> دستار <sup>آفتاب</sup> از <sup>مختار</sup> شستم معلوم آمد  
سنگ آسا بهیضم ناز حبس آمد  
کایم <sup>مختار</sup> مگر مثل تو از نسل آدم آمد

فصل دوم

زہی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر  
کمیث بندہ تو خان صد ہزار امیر  
سپر کردہ ترا آفتاب<sup>۱۲</sup> ماہ وزیر

ایں  
۵۵  
۱۳۲۲

چون مقلوب با خود رفت  
 یا مقصود یا مشتاق  
 و درین فاعلان ماضی  
 فعلن یا فعلن یا فعلن  
 یا فعلان ۱۲  
 یعنی غنی غم ۱۳  
 یعنی خود را فاعلان و درین  
 فاعل فاعلن خود ۱۴  
 ای او و یا او  
 بلند از خود ۱۵  
 ابنه کنان ۱۶  
 نام کسی از تاریخ  
 که بجا او سوخت  
 گویا فراتر از خود  
 او که بکند و درین  
 او که بکند و درین  
 یعنی در  
 یعنی غنی غم ۱۷  
 یعنی غنی غم ۱۸  
 یعنی غنی غم ۱۹  
 یعنی غنی غم ۲۰

و در شینه مرگ بر سبزه لعل خیمه رفت  
 نو عیش خسته یافت که کس انی خست

قطعه در ترغیب عشق حضرت لایزال

ای دل تشنه ساغر غم کش  
 رخ پدرگاه لایزال آ  
 ضربت تیغ عشق هر دم خور  
 نه چشم لا جور و گردون را  
 چون ز جام وصال مست شو  
 خاک پای محمد آری بکف  
 و در با جام از کف موسی  
 آن کلیم از کلمه بارستان  
 حوز را از قصه و بیهوشی  
 برگش از حبیب عیسوی سوز  
 سایه رحمت خدا را  
 صبح بسیار نیز خنده  
 جل ز زین خاک چرم را  
 شاهد در و در آتش کمن  
 گرد ز بسمه عرش کش را  
 هر دو سکه را که بدر چاچی سفت  
 ساغر غم بروی خرم کش  
 خط رو جربین عالم کش  
 شربت جام غم و دایم کش  
 در شرب و فکای بیکدم کش  
 خیمه بر شرف هفت طارم کش  
 تو تیار و وحشیم آدم کش  
 بر سر طور عشق دم و دم کش  
 در سدا اتهام بلعش کش  
 روح را از استین مریم کش  
 شتران را طوبی و درم کش  
 در سرش حبس کش  
 جیب او گیر سوی ما کش  
 نیم شب در سرین او هم کش  
 نیل رو بر عذار مرهم کش  
 بر و با و شاه عالم کش  
 رشتی جان بیار و درم کش

قطعه در مدح سلطان محمد شاه بن سلق

حاکم روی زمین سلطان محمد شاه  
 که بای تخت تو طارم شش و ده  
 ای امامت بر همه افاق والی ساخته  
 گوشه و بهر دار الملک دلی ساخته

حاکم روی زمین سلطان محمد شاه  
 که بای تخت تو طارم شش و ده  
 ای امامت بر همه افاق والی ساخته  
 گوشه و بهر دار الملک دلی ساخته







ای مست باوه عشق در مجلس مجازی  
چند از قد و عذار سن شش و ده <sup>ناعتن</sup> <sup>۱۱</sup> و الله چنی  
زان حشم گیر عبرت کاند رخ و دو حجاب  
زان زلف گیر عتد کاول شکست <sup>ساده که میگویند</sup> <sup>است</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>باعتبار کن</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳</sup>



پیل کل کاغذ شش و شمی که گریان گریه  
 اند که عکاس شش و شمی که گریان گریه  
 شش زربش خورده و عوی بند  
 چون خط و دست کند بروق سه پرده  
 شیر زنده که بر شیر فلک آرد و روزه  
 عالم خرد و بزرگ آید از و می یا بند  
 پیل مست صید تیغ زن سلطان است

[illegible]

در مدح مملوح

[illegible]

بر چرخ کبریا می تو گردون کم از سها  
 گر مشتری به نقد و دو عالم کند بها  
 ای چرخ بر خط محور چو اثر و بها  
 ز القاب شست منبر اسلام را بها  
 تا غیب در و در رسیده انفس بها  
 بحر عطای را چو ابدیت انشا  
 از بند آینه نتواند شدن را  
 و سالها گرفت علمها و نالهها  
 چون آناشتا ز سر خوان آشتها  
 گر پاسه میان زرقه تو خستی کند  
 زین خوستر نیتد مقایسه شمشها

نوعاً و رنگ و بوی

فطعمه

منہج سرپرستانہ - بنیہ ترشد پرپی  
الحق علامہ

منبع کلیه بخشها از خزان ترازیوی و

9. 2

تجربہ میرے جانتے کی قوتیت ۱۱  
۵۵ ارکان سسٹون  
۵۵ چار دیواری گزرو گزرو ۱۲  
کتاب بارگاہ ۵۵  
کشاف ۵۵  
میدان نانو ویزن

[illegible]

فضای عرصه یکسرتون بارگش  
چهار بازوارکان او بپشتی بخت  
پرون او زلما چرخ و شمشیر  
رمی در نه او معلوم او رسی  
مغای باطن او او در مسامع  
پی اطاره شش کشاده شد  
وز حصار خویش و راسر اسرا  
شد بنام خلیفه بامر خسرو محمد  
بمن آمر عامر که عمرش افزون باد  
تمام گشت تباریخ و او خست  
مرا که خسرو زمان خواند شاه اسلام

عتیقه یانه راجع به مفت طلعه و در  
 زردی اطف سحر عرش را گرفته که  
 درون او نصفای بای ذکر و استغفار  
 امام مسجد او طلعه شکر گفتار  
 طلعه یه سیاه پیکس را بنویس  
 و پنج نامی زیر آن و در این کتب و مصار  
 که در کتاب و کتاب است خلد آثار  
 برین عمارت خرم نامیر وین مصار  
 برای قهقیت وین احمد مختار  
 کشاوه با تو بگویم که مفصل حل چار  
 لقب گوی سحر طلعه شکر گفتار

قطر

شاه اقلیم ستان خسرو بهرام نسب  
 آفتابی و شب ماه غنیمت و سریر  
 سایه اطفاف خدائی و بهای خیرت  
 ساخت مشاطه بخت از فلک طاس پوش  
 فلک تیر جل روی که از شب ببرند  
 زهره و آرزوی مجلس خلد آثارت  
 تا حنم عاشق نخسته خود را شب و جل  
 هر که در ملک تو چون لبت یسائیست

ای پر سیر <sup>عنه</sup> زراع کمانت زبال  
آسمانست و را چارمه نو بکمال  
چرخ رایافته زیر پر خود مضیه شال  
شاید سخت ترا کمره <sup>عنه</sup> خب زبال  
هر زمانیش گرفته سوننه <sup>عنه</sup> بکمال  
هر شب <sup>عنه</sup> آرزو بر و رنج و <sup>عنه</sup> کمال  
و مبدم زانش با قوت و در آب زلال  
با و از خنجر <sup>عنه</sup> تو سیر روی جو خال

طریقہ و سرایہ

کتابخانه عمومی

1920

[illegible]



مقصود بامحدود درین  
بسیار ازین کتب در کتب  
گوناگون است و چون نام  
مختلف است

فصلان با علم  
فصلان با علم  
فصلان با علم

کان فوره دوو نیست که سوزنده جا  
کان جادو مستی است که با تیغ و سنا  
کش کردن و یکپای که گیسوی کش است  
در چوب کشندش که هم از راه زنان  
کزوی همنی آبی و صد ریخ دریا  
نی مشرب و ساغرونی کام و زبان  
از نغمه او جان و خرد و روانست  
کاخ جامه عدل و کرم و امن است  
کام و زمین بنده او خسته زمان  
صد سال دگر خنایان ماه رمضان

بر وارول از خال سیاه رخ جانان  
از کس خوبان مطلب در و دلبان  
در چنگ منه چنگ که مورخیه ز لست  
و کوش بریده که بعد برسم طلبان  
می آتش سر و لست خرو سوز میارش  
باوه زخمی خواه که در میگده او  
مطرب ز سر امیده سلطان ازل خواه  
خدمت بدر بارگم باد شهنش کن  
سلطان سلاطین جهان شاه محمد  
برآمده عمر و را خواجسته خورشید

نام پیمان  
پیر کس که از شام پند  
نورانه بود و کس او را  
پیش ازین  
نیش بیهوش  
شش  
مید که بکشت چو گل  
بانی در و کس میدان  
پیش بیا

در تعریف بهلال عید متضمن بحیر و عید

یایزیر شهر سپهر رخ سبز ابروی زان  
یازره سین که دوز و رنگی بر چشاک  
در غراب شام کی پنهان شدی بر خال  
گوی زین بر سر میدان چرخ او  
معجز کلر ز رافرتی خاتون ملال  
غالبه مسیو و بر روی زمین باو شمال  
هسته او ارداد از خنستان لایزال  
وی خراباتی چو می بر طبل عشرت زن  
هر که گوید می خلاست خون او روان  
و ترا با هست میلی لام افکن شمال

نعل گریان شهنشه بود یارب یا بهلال  
یا کمان که با کون بر زرد گون سپر  
گر نه در خون شفق پیداشدی شاخ گون  
از زمان که تهمان چو گان سین شد پدید  
و ختران ختران اند خند از بهر عید  
بولومی اند و بر بام فلک خلست کبود  
در حیان ساعت بسوی جبهه نوشان  
کای مناجاتی جو جام از بحر زور و خور  
هر که گوید می حرامست خون او روان حرم  
گر ترا با هست میلی از نو افکن الف

اب فانی نورانی  
فاسان چنانند  
معجز کلر ز رافرتی  
کرباب  
ای چو جامه  
نورده چو شمشیر  
ای چو شمشیر

[illegible]

کامروز محو خوش زمان در جهان کجاست  
 جسد و شب چار و دو نشان کجاست  
 کماند زمان چو او زبان و قشان کجاست  
 از لفظ او لطیف تر آب روان کجاست  
 منتهی با عداوت و حیدریان کجاست  
 در هر صباح و شام بر و بجان کجاست  
 تیر و عایش بر سپر آسمان کجاست  
 نیک نکته دان من ملک شمع و آن کجاست  
 سنگ باشد از زرشک سر سبز کجاست

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

یا عجیب سپهرین بت تنگد بالشت  
یا ماهی سپهرین ست که در نیل نشست  
یا آینه از زر زره کا بهشتان است  
یا بر سپهرین ز بجا و کمان است  
یا شک سپهرین شمشاد جهانست  
یا نعل سپهرین مرکب سلطان زمان است  
که قرص درشت و گهی نمیدانست  
گو در قنداق قالب تو شربت است  
گو بر ورق جبرم تو انحرای امان است  
کمان ارسیا بهدیت که در لالهستان

44

علاء الدین محمد بن یحییٰ بن علی بن ابی طالب  
میران مستوفی برائے خراج و صدقات  
سید ابوبکر بن علی بن ابی طالب  
سید ابوالحسن بن علی بن ابی طالب  
سید ابوموسیٰ بن علی بن ابی طالب

[illegible]

همه بر روی سحر سایه خورشید نشسته  
 همه بر پایه گوشه‌ها در انواع سخن  
 بسته آلت مناجات شکر آلوده شود  
 همه در عین پیرنیاها می‌نهند صورت  
 بر کفی همچو کلفت تافت بر روی قمر  
 بر لبی کشیده از بخور لب آرد و  
 سیاهی بون تنی بر کف تابان  
 همه لاله‌ای سیاه‌بند باو او می‌پا  
 حاکم شده عینی شاه‌نمده که بحق  
 هر کجا آج وری امروز بسته که  
 ای مجید گرافشان که زنی الی خویش  
 کوهر اگر چه زمر گداز آب می‌نیش  
 کر یک قطره در کعبه بیاید گرفت  
 سایه چتر پاهت بود و خبر خورشید  
 شمع خورشید ندیدست و بخاودین  
 تادریان فلک شعریه می‌افند  
 باو و هودج ملک از چه عدو خیر شود  
 تا بر شب که کشید میل ز رانده شهاب  
 باو خاک سم گیران شه از روی جلال  
 ثبت کرد از اثر مدحت شه نام مرا  
 خسر و فخر زمان خواند ولی هست مرا

[illegible][illegible]





ازین امر معلوم می شود

4

١٠٠

T
---

五

۳	۱
۴	۲
۱۰	۳
۱۵	۵
۲۱	۶
۲۹	۷
۳۹	۸
۵۵	۹
۵۵	۱۰

فصلی اعتبار دارد  
ردیف ۱۱













نوشته اه فلک را چو جسم طره تو  
مرغ چون قفس کنان باز نوابر گیرد  
نامگردل شدگان را بنوار و باز  
آسمان سفره کلری چو زار و صبح  
رومی از دهر چرخ سیه چون را  
آسمان شکست خسرو آفاق کند  
حامی مرکزند دایره موسی الخلفا  
دات او محی آثار نبی عباس است  
ایک طاق دربارت که محیط فلک است  
بر خط محور اگر خدای عز و جل  
بست و یک پیکر نوراند در ایوان شمال  
اگر بشارت طلب نور حقش آید  
شاه سلطنت خمیه ز رنگاری  
بهر تیغ تو کا نذر صف میدان خلفا  
سر کند خصم تو بر بای تو از روی نیاز  
ان غالی که در اگر گسهر مش رود  
باز خیر تو بر دواز چو پر باز کند  
سقف بالایی محل نشان اولی انجرا  
در بر شاه زمین سبط لالی افشا نند  
بایه محبت مرغ ویش شیه باد فلک  
خصم تو باد سیه رومی برستان خوا

طبع

۱۱۱

پرچم رایت سلطان مظفر گیرد  
 لب پراز خنده کند صبح و وف ز گیرد  
 و من بلب لب هر دم لب ساغر گیرد  
 و در و ان خنده زمان قرض عفر گیرد  
 بسر نزه کلاه <sup>آفتاب</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup> <sup>۰</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳</sup>

میان خطیبین  
 ۴۴  
 شیخ خوانند  
 ۴۵  
 شکی ندارد که این  
 و یک شماره  
 ۴۶  
 که در گوشت  
 ۴۷  
 است و آن  
 کلاه دار  
 منتهی که از آفتاب آید  
 استاد نقاشی کان  
 ۴۸  
 است و است مخرج  
 و توفیق  
 ۴۹  
 غلام و در  
 ۵۰  
 بیای خلیل  
 ۵۱  
 و در خصوص  
 ۵۲  
 سلطان است  
 ۵۳  
 سلطان است  
 ۵۴  
 سلطان است  
 ۵۵  
 سلطان است  
 ۵۶  
 سلطان است  
 ۵۷  
 سلطان است  
 ۵۸  
 سلطان است  
 ۵۹  
 سلطان است  
 ۶۰  
 سلطان است  
 ۶۱  
 سلطان است  
 ۶۲  
 سلطان است  
 ۶۳  
 سلطان است  
 ۶۴  
 سلطان است  
 ۶۵  
 سلطان است  
 ۶۶  
 سلطان است  
 ۶۷  
 سلطان است  
 ۶۸  
 سلطان است  
 ۶۹  
 سلطان است  
 ۷۰  
 سلطان است  
 ۷۱  
 سلطان است  
 ۷۲  
 سلطان است  
 ۷۳  
 سلطان است  
 ۷۴  
 سلطان است  
 ۷۵  
 سلطان است  
 ۷۶  
 سلطان است  
 ۷۷  
 سلطان است  
 ۷۸  
 سلطان است  
 ۷۹  
 سلطان است  
 ۸۰  
 سلطان است  
 ۸۱  
 سلطان است  
 ۸۲  
 سلطان است  
 ۸۳  
 سلطان است  
 ۸۴  
 سلطان است  
 ۸۵  
 سلطان است  
 ۸۶  
 سلطان است  
 ۸۷  
 سلطان است  
 ۸۸  
 سلطان است  
 ۸۹  
 سلطان است  
 ۹۰  
 سلطان است  
 ۹۱  
 سلطان است  
 ۹۲  
 سلطان است  
 ۹۳  
 سلطان است  
 ۹۴  
 سلطان است  
 ۹۵  
 سلطان است  
 ۹۶  
 سلطان است  
 ۹۷  
 سلطان است  
 ۹۸  
 سلطان است  
 ۹۹  
 سلطان است  
 ۱۰۰  
 سلطان است

عبدالمجید شاہ گانہ  
عبدالمجید شاہ گانہ  
عبدالمجید شاہ گانہ  
عبدالمجید شاہ گانہ

در مدح محمد شاه تغلق و تتر لطف محبوب و حریات نوشین  
 لعلت از خنده شکار از وتر بر گیرد  
 خیز لرزت تو بر عارضت ای جور سر  
 طاق ابروی تو پیوسته بیک جفت کمان  
 و لبر از گس شوخ تو بچشم مردم  
 چین زلف تو بر حلقه که مشک فشانند  
 ای پری چهره که بر لوی وصال لاله







مَدَنِي حَضَرَاتِ اَوَّلِ عَصْرِ  
مَدَنِي حَضَرَاتِ اَوَّلِ عَصْرِ

مذہب و فاضل کتب

آن محمد علم و جسم چشم و عیسی دم  
شاه بهرام نسب انکه نماید چو <sup>چین</sup> <sup>چین</sup>  
سکشی کرو قلم همچو صورت زان رو  
ای گفت پنج محیطی که بیک قطره آب  
خضم بدیش ترا خنجر تو زبان کرد  
اندر آن روز که از نعره مردان خبرد  
آسمان یک گس سبز نماید در چشم  
فوق کرسی قدم پل تو باشد آن دم  
برج تو مار ولی حامل او ده <sup>آستان</sup>  
پلست از سر زلش گرز و سناست وید  
جان اعدای تو در آینه تنغ آن دم  
صورتت سوره بر آیت تو آیت فتح  
آن کتابیت شهادت تو که تقریرش  
لقفه گفت ترا وید ترا زو <sup>پله ترا وید</sup> <sup>چرخ</sup> فلک  
پایه تخت تو پیرایه <sup>چرخ</sup> <sup>چرخ</sup> میوه آن  
نابشام از مد و جنبش چارم ایوان  
رخم چو کان ابل بر سر بدگوی تو باد

و آن قصه ای و قدر است خورشید نول  
رو ز کین در نظرش خنجر صدمه ستم زال  
سنگون سارچرست و سیه روی چو بال  
شسته از روی زمین گرد عذی خال  
تیر از پی آن وصل کمان گشت و بال  
دردل کوه چو سیاب در افتد ز زال  
چون های سرش تو کشاید پرو بال  
روح قدسی نیک حبش تو گرد آن حال  
خنک تو چرخ ولی حائل او چار بلال  
عظم و اندام عدد و را چو سوسن خال  
صوت لای سیاهی بود از آب زلال  
کرمت دشمن بال و غضبت دشمن بال  
طوطی ناطقه با هفت زبان گرد لال  
نقده هر دو جهان یافت و شکال  
سایه سخت تو بر گنبد بهفتم طربال  
گوی زر بر سر میدان افق از حال  
خاصه به کام و غادر صف میدان قال

۱۷۱  
 علی مع سلطان محمد شاه و تعریف خط محمود خیر

نبات بنوعی بر شکر تو پیدا شد  
بجز در آن تو در عین آفتاب که دید  
منه و نهفته شود از کنار شب پیدا

عقیق ساقه تو در ماه مناسبت  
که دره شفق مطلع ثریا شد  
شبست بر گوشه ماه و بخت پیدا شد

[illegible]

قرآن در مدینه متفق است بر شرط نبوت سال ۱۳













خسرو زلف ۱۲ ساله در بزرگدوین ایستاد ۱۳ گویین ۱۴ غافل در میدان ریخته گردان زلف گوی سین به گویان سین ۱۵ ۱۶

الا تا و رخم چو کان شکین گوی سمن است  
 ازین چو وی بدو ان شنه لی آبر و بادا  
 که چای و بریان ارونیر چیه حسین  
 از ان خم جوین مهر جوکان لطف یار سرودا



درست زر و اجی یافت بار از چشمه جود

چو هم بالای ترک بر روز شد جود سایه شب  
مهر از شیران عدل شاه انجم رشتی مست  
اگر خوشید رایت چوین گفتن مجاز آمد  
خدا و مشرق و مغرب محمد شاه بن تعلق  
وران رویه از گرد سپه ابرسیه جوشد  
زرعد کوش و ساز و برای خیم جنگ مر  
قد و دای یکدانش قصار اسقدر رستن  
قمر و قمره قوسن نگار و صوت در قمره  
که نه نایید پیرایه ز خود و در ع شه پید  
یکم تله چنان نسیم افتادند فضا می برخ  
در با چاراه نو بریران سیکه گردون  
براید خود را تیرش زرق صبح فجر زرق  
قبای عم کشد در بر ز تیرش زنگی گریان  
زرق لیت فحش بسد دشمن قند و جرج  
برای نصرتش آنسهم ملایک و ارباب مردم  
زهی دایه جهان او او گر ز کاوش رتو  
آب تیغ شه شد رست روی خاک برو  
و سیم نیم شیر علم در شیه ز رست  
نایک تیل سیاه است اکو ایان پرست  
چنان بارست برق زمین از پایه رست

درست زر و اجی یافت بار از چشمه جود

ز روی زن شد کافور مشک و و شبان  
فرونی سوی جادید چو در بالا نقد صان  
کی در جانب چین شد فرونی سوی سندان  
بتحقیق ست شانسین شاه و شبان  
که خورشید است از تنش میان سندان  
ز برق تنها گرد و هوا را تیر با باران  
بسان برق و از و کیت شاه در میدا  
که از و از قف تنش فلک اول ملک راجا  
عطار و در سیر تیرش سپا و زهر و ریکان  
شو و خورشید چون سایه ز بر خسته نهان  
که بگزیند از تیرش دو عالم سو چارگان  
و را و خطاده مای جگر کف کی ثقبان  
تا ندگر ز راجش زوت رستم و شان  
کلاه ز و ند بر سر مهرش و می خندان  
بدان و همیکه از جرش نیاید زو خشران  
به پیش حاجبان خفها کشید رست چو مکران  
که پشت شیر خونی گشته از بار خرنادان  
که خم بر گز نه بنید چشم خبر و رابرو جانان  
قد شیر فلک بر خاک همچون شیر نادان  
که افکند ست بر جرخش بازی از سر نادان  
که ساکن گشت این یک گوی با حرکتیه چو گان

درست زر و اجی یافت بار از چشمه جود  
چو هم بالای ترک بر روز شد جود سایه شب  
مهر از شیران عدل شاه انجم رشتی مست  
اگر خوشید رایت چوین گفتن مجاز آمد  
خدا و مشرق و مغرب محمد شاه بن تعلق  
وران رویه از گرد سپه ابرسیه جوشد  
زرعد کوش و ساز و برای خیم جنگ مر  
قد و دای یکدانش قصار اسقدر رستن  
قمر و قمره قوسن نگار و صوت در قمره  
که نه نایید پیرایه ز خود و در ع شه پید  
یکم تله چنان نسیم افتادند فضا می برخ  
در با چاراه نو بریران سیکه گردون  
براید خود را تیرش زرق صبح فجر زرق  
قبای عم کشد در بر ز تیرش زنگی گریان  
زرق لیت فحش بسد دشمن قند و جرج  
برای نصرتش آنسهم ملایک و ارباب مردم  
زهی دایه جهان او او گر ز کاوش رتو  
آب تیغ شه شد رست روی خاک برو  
و سیم نیم شیر علم در شیه ز رست  
نایک تیل سیاه است اکو ایان پرست  
چنان بارست برق زمین از پایه رست  
درست زر و اجی یافت بار از چشمه جود  
چو هم بالای ترک بر روز شد جود سایه شب  
مهر از شیران عدل شاه انجم رشتی مست  
اگر خوشید رایت چوین گفتن مجاز آمد  
خدا و مشرق و مغرب محمد شاه بن تعلق  
وران رویه از گرد سپه ابرسیه جوشد  
زرعد کوش و ساز و برای خیم جنگ مر  
قد و دای یکدانش قصار اسقدر رستن  
قمر و قمره قوسن نگار و صوت در قمره  
که نه نایید پیرایه ز خود و در ع شه پید  
یکم تله چنان نسیم افتادند فضا می برخ  
در با چاراه نو بریران سیکه گردون  
براید خود را تیرش زرق صبح فجر زرق  
قبای عم کشد در بر ز تیرش زنگی گریان  
زرق لیت فحش بسد دشمن قند و جرج  
برای نصرتش آنسهم ملایک و ارباب مردم  
زهی دایه جهان او او گر ز کاوش رتو  
آب تیغ شه شد رست روی خاک برو  
و سیم نیم شیر علم در شیه ز رست  
نایک تیل سیاه است اکو ایان پرست  
چنان بارست برق زمین از پایه رست

درست زر و اجی یافت بار از چشمه جود

مسلک  
روان جان و جباری  
قلب دل و باشعور  
باز از این ای وادیه مسکون  
کن آن آوازه  
عظیم شمع و شمع ای  
زور و جبار و زلفت  
۱۰۰  
۸۷۸





و ز دلِ بدر اگر مهر تو گیر و نقصان  
 پیش کو سناغ زربازر و زومان  
 یک <sup>کتاب</sup> چاروه بایت <sup>بیت</sup> لالی تو قران  
 همدان کن که نماید لب جولان  
 و زوریش سناغ خوشید چو کن شاه جهان  
 خسر و تنگه کل ممالک سلطان  
 آبتین آب <sup>چو</sup> یزدید و کر شایب تو آن  
 بچو نی پیش سر کلک تو بسته ضیاء  
 کاغذین جامه کسی بر سربازار جهان  
 که سوروم زور یار و از نهستان  
 یزلی آب <sup>آب</sup> از خانه برون میکندش از نیان  
 نرسد دشمن لی آب ترا دست تیان  
 لی زبان پر و دیش و دین <sup>از</sup> و چوبان  
 نیست گلدسته قبال ترا هیچ زبان  
 فارغست از ضرر هر صر وی باغ جان  
 و کشد خرمن <sup>از</sup> مهر از زره <sup>بخت</sup> کاکشان  
 چشم عقرب <sup>از</sup> شوی <sup>از</sup> ممدن <sup>از</sup> فر و بران  
 وی و عابای تو سر سچمه هر پیروزان  
 نقل و شکر مغالب <sup>از</sup> شهر را گیر و چون  
 بد چون <sup>از</sup> صبح <sup>از</sup> هند کاسته ز بر سر جهان  
 بهر پیرایه <sup>از</sup> صبح <sup>از</sup> تو ز خاتون جهان

ای شتابی تو صرافانم سوزن ضرر  
بارغ فروس مجوزم بارای و همین  
وقت آن شد که سر مایه افتاد  
از گرماست و ریزد کشته فقه که  
کام و نگران ۱۲











ای صفه خوش نشان طاق در این  
از عدالت آریو و ابرو و در شوهر  
شاهجم غلام تولی فرمان ده عالم تولی  
در گلستان آرزو شاخی ست ترمج تو

نویسند که کشتان بیت خط مورخ  
این مطرب به پره را کی پنج بوی شوهر  
گاه سخا آن یم تولی کا فلاک باشد  
اگر قابلیت دارد او آب شربت پرور

در مدح محمد شاه تعلیق و تعریف شب و روز خیالات احوال و تعریف

جمع ست روی و کلهر زور بر سرش  
روی همین بان شب زکی ترا و را  
ز رخ سیاه راز بهوار و رنوبار  
باوصیا پری زده و ارست و شفیه  
شسته سایه وار و بوی خلاص او  
مار سفید میره گرفته ست زیر دم  
آبجوی شیر میشه دم که در دهن  
این منزلت که داده شد آجوی ما و  
آن آه را که زیر لاله است انحرش  
بر روح بعل فصل زمر و دید گشت  
هنگام خشم خیال ترش را آب شور  
بش شاخ عفران که در دهن و دانه شک  
بزار ستاره بخت شفق چون طلوع کرد  
تا زنده و دوشسته خود دور اند بیدر  
آن ترک خیم مست که تغیت و نیم  
آن زلف را که بر گل تر شاخ سنبل ست

شب بدوی کباجه کلهر زور بر سرش  
بیرون کند روضه عالم بنجرش  
غنهای سبزال زراندوده شهرش  
زان دم که زیر دامن صحبت مجرش  
نعمه سر است مرغ سحر بوف زرش  
ما چون نمود شاخ گوزن ست برش  
گرفته و روان شده دائم بر ارش  
بر شیر ز شناس ز شمشیر او و رش  
سنبل دمید بر سرف لاله ترش  
یعنی نبات رسته شد از تنگ بکش  
ور کاسهای نقره به رفه زر  
گر بر و زگر گوشه کا نور عیشش  
یروین میانه و دبلال سخنوارش  
ماه چهار مهنه فزون شد ز یکیش  
خون ریز و تخمیان که تو گفت کاوش  
و آتش عازر بر و شاه مظفرش

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "نویسند که کشتان بیت خط مورخ" and "این مطرب به پره را کی پنج بوی شوهر".

Handwritten marginal note on the right side of the page.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

۵۶ **کاف** کاف میزند نه بر **سین** سین غلغله می کند **میم** می غلغله می کند **نون** نون غلغله می کند **هـ** هـ غلغله می کند **و** و غلغله می کند **ز** ز غلغله می کند **ح** ح غلغله می کند **ط** ط غلغله می کند **ث** ث غلغله می کند **ج** ج غلغله می کند **چ** چ غلغله می کند **خ** خ غلغله می کند **د** د غلغله می کند **ذ** ذ غلغله می کند **ر** ر غلغله می کند **ز** ز غلغله می کند **س** س غلغله می کند **ش** ش غلغله می کند **ص** ص غلغله می کند **ض** ض غلغله می کند **ط** ط غلغله می کند **ظ** ظ غلغله می کند **ع** ع غلغله می کند **ف** ف غلغله می کند **ق** ق غلغله می کند **ک** ک غلغله می کند **گ** گ غلغله می کند **ن** ن غلغله می کند **ی** ی غلغله می کند

در وی میمالد از آن سیاه خاکش  
 ز یستدم مفرش شود آینه اسکندرش  
 و ز سرور آمار شتاب و پاکشان شد معجز  
 طغله بود بر وی شیر از دیده زینان  
 بر چهره ماه از دمان میخیزد و مرم غمیش  
 انقاره مکانش میدید بر زم شاه کشورش  
 و ز گریه میزدی مرا سیاه یزد و زرتش  
 نه بدوست تنگین سپین بچکان میزد  
 چون افتد آن مشک در دونه بر طرف گریه  
 و آن لایو نهان نگردد از آتش جان پرورش  
 و ز سایه صدر بخیرین لایه بر اطراف خویش  
 تا تلخ گردد کام جان رسته نبات از شکاش  
 سر زین آویخته از ماه نو صید اخترش  
 کردم دل مجروح را مرم مجروح داورش  
 بل آفتاب مهر و کین از ظن زردان افسر  
 یوسف رخ و عیسی مکان روح ملائک حاکم  
 از انقاره خامش کمان ز رز رنجه منحرفش  
 عرش معلی دونه از عکس رای انورش  
 و راجم خواهد از فلک خورشید باشد باغ  
 میخیزد کاید سومی لب شدیخ ای میسر  
 بامه زخی سومی دان بهرم بعشرت میسر

ترکی میان رویان لنگی سخن چین نیران  
 اگر سومی تاریکی رو آب تقاش از سرود  
 آن شاه عده وی نقاب آورد و چنین دینا  
 بر مه جوان رینه تیر آویز ما بند و قریب  
 آن ماهی مشکین بان پیچ و پاشندون  
 آهین زبانش میدید بر طریانش میدید  
 و خنده گل روی مرا زین قشایندش  
 این گیس پرسترن از مهر آن ماه خنق  
 سید و مرار که روم حلقه زندانر سیه  
 آن پسته خندان نگردان چشمه جوان نگر  
 در خون لبته شیرین بر برگ لاله قیرین  
 تا شور افتد در جهان و رسته و دار و نهان  
 بر لاله غیر خجسته بر صید مریب سخت  
 آن دم که زردان بیوفای فرق دل میخ  
 مولی امیر مومنین سلطان محمد شاه دین  
 اولین خست ایشان حبس کیوان آستان  
 پیش قرا و آسمان ترکیت از برق طلیان  
 قاف از شبالتش سخره قلم ز روش قطره  
 که حکم اند بر ملک آیدند الله مرگ  
 سر پر و باغی غلغله کشتی زرین عجب  
 از کا و در عرش قشای و مرغ واری چکان  
 شک ۱۲ حرامی ۱۲

کاف کاف میزند نه بر **سین** سین غلغله می کند **میم** می غلغله می کند **نون** نون غلغله می کند **هـ** هـ غلغله می کند **و** و غلغله می کند **ز** ز غلغله می کند **ح** ح غلغله می کند **ط** ط غلغله می کند **ث** ث غلغله می کند **ج** ج غلغله می کند **چ** چ غلغله می کند **خ** خ غلغله می کند **د** د غلغله می کند **ذ** ذ غلغله می کند **ر** ر غلغله می کند **ز** ز غلغله می کند **س** س غلغله می کند **ش** ش غلغله می کند **ص** ص غلغله می کند **ض** ض غلغله می کند **ط** ط غلغله می کند **ظ** ظ غلغله می کند **ع** ع غلغله می کند **ف** ف غلغله می کند **ق** ق غلغله می کند **ک** ک غلغله می کند **گ** گ غلغله می کند **ن** ن غلغله می کند **ی** ی غلغله می کند

کاف کاف میزند نه بر **سین** سین غلغله می کند **میم** می غلغله می کند **نون** نون غلغله می کند **هـ** هـ غلغله می کند **و** و غلغله می کند **ز** ز غلغله می کند **ح** ح غلغله می کند **ط** ط غلغله می کند **ث** ث غلغله می کند **ج** ج غلغله می کند **چ** چ غلغله می کند **خ** خ غلغله می کند **د** د غلغله می کند **ذ** ذ غلغله می کند **ر** ر غلغله می کند **ز** ز غلغله می کند **س** س غلغله می کند **ش** ش غلغله می کند **ص** ص غلغله می کند **ض** ض غلغله می کند **ط** ط غلغله می کند **ظ** ظ غلغله می کند **ع** ع غلغله می کند **ف** ف غلغله می کند **ق** ق غلغله می کند **ک** ک غلغله می کند **گ** گ غلغله می کند **ن** ن غلغله می کند **ی** ی غلغله می کند













خط عمیق بنام شیخ محمد رفیع

۴۰۰ و اما در این کتاب سخن آید از یحیی بن عثمان

دست تو وقع تو این بیم و آن زود است  
از سر بر کشد سپهر مستعار  
این رخسار تاج دار و آن رخسار جبار  
چون علم آتشین یافت ز دست بسیار  
با و وفات بکار پیش بجا طر مسیار  
و او گله را با و این فلک خاکسار  
از غم دل میکند آلاء بخت رقیب کار  
صد گل خسار من خسته ز برگ چار  
خاطر خود را چو زلف پیش پیشان آ  
با سپهر آتشین روئے حجب گرد آ  
ماه نورست شب گل به نثارست خا  
زلف عروسان مستح در تمق کارزار  
شاهد معنی نیافت مهر ازین گوشوار

و درینج سلطان محمد شاه بن تعلق شخصین تعریف است و قلم

مخوشند فقط زرد وایره <sup>مینا</sup> را  
فستق زار فلک کرد و نهان <sup>سپه</sup> لاله زرد  
روی مهراند بد نورز آئینه خویش <sup>مفت</sup>  
حلقه زلف تو ناچند پریشان دارد  
و آنه خال رخت چو بر آتش دارد  
ترک بست تو که پیوسته گمان بر او  
شور بخت آن نفسی شد <sup>شبه</sup> دل بریان که نهان <sup>عاشق</sup>

ساربرگه کتب مجنون مع دگر کتابی فرض مخفی است مخصوص مقتضای آن روزگار

خز خط جام میار از بی عشرت مارا  
روز مبه بر فکن آن سنبیل گل فرسار  
گر بخورشید کنی عرض رخ زیبارا  
دل سدر گشته و آشفته و پر سووارا  
مرغ پر سوخته جان من شیدا را  
جان خود ساخته زنگه بچه بنیارا  
پسته لعل تو بر و رشک گویا را

۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

مجلس عمومی مردم  
بنی بر عدل و انصاف  
نارنگی است که در میان  
فرزندان خود می‌کند  
و چون در عالم غیب  
خود را به نور حق  
در آید و از این راه











کفتم بصیوت از چرخ اولاد او سم  
 چون بگردم ز اینه عکس جمال خویش  
 خورشید آسمان ظهورم عجب مدار  
 ارواح قدیس چیست نگهدار معینم  
 بحر محیطا از فیض فایضم  
 از عرش تا بفرش همه ذره بوده اند  
 روشن شو نور روشنی رای من جهان  
 آنی که زنده گشت از و خضر جاودان  
 آن دم که فرو میخ همه زنده کرد جان  
 فی الحکله منظر همه شایست و ات من

از روی مرثیه زنده حال برترم  
گرد و همه جهان بحقیقت مصوم  
وزرات کائنات اگر گشت منظر  
اشباح النس کیست نگهدار پیکر  
نور سپید لمعه از نور اظهر  
از نور آفتاب ضمیر منور  
گر پروه صفات خود از هم فرودم  
آن آب حیات قطره از حوض کون  
یک نفحه بود از نفس روح پرور  
یک انعم است بحقیقت نیکور

خسروا تا شهر سمرغ جووت باشد  
ابر نظیر عطای شاه میکرو از حب  
افتاب چاه شده ز اوج شرف رفت گرفت  
همچو شاه چاه کش بدخواه محبت ارتفاع  
ایک رویش را سپید کردی و سبزه خط نهاد  
تا هم تیغ کز دو دو و یک بود و بوی خوش  
یا و سلطان بر بر خیار خضمت در پیشک

شاه بازان سپهر از پر واز گردون بازماند  
تا بر دوش و سر و پیرا و مانسش بازماند  
خضم زان چون ساجد و در تخصیض آزارماند  
از طلوع خویش هم در میدان آغازماند  
تا قیامت یار کار از جامه <sup>الاسف</sup> سر بازماند  
در میان سخن نیامی اعل اندازماند  
همچو آن عاشق که در سحر شب و سازماند

الحق عليه السلام  
الذي هو في الدنيا

وی خاک استیانت سرایه لطف



لا بد من هذا

بهیمنی منند و چو بخت  
 شش روز و فک  
 که در شش روزها  
 شدند ۱۱  
 بسیار ۱۲  
 دیگر از این گشتن  
 شش و شش و گویند  
 گشتن تا مونس  
 و جوی که یکی که در نزد  
 بزرگ که در ده یا شش  
 ۱۳  
 بزرگ شده  
 مستی ۱۴

غفران و کفری  
 ای حسرت نماید  
 لغو و شوق نماید  
 آری که شکست و پشیمانی  
 نزدیک بهین سرب  
 مناسب ۱۲  
 شادی و مصیبتی بود  
 غم و غم و در کسب

ایمانی  
با تو که جانم  
و دین من  
وقت سبقت  
وزان و تخطا  
عمل خائن کند  
با تو که  
کنند و مرا  
فایده نیست  
ناخوش است  
که هیچ  
تقیب بود

هر که در کوچه عشق زوق دے  
 نزو عقل از مای شعبده است  
 آسمان شیشه ایست که گردن  
 بت شیرین کفایت بگره لال  
 جور زین قیامت شاهر خور  
 سبب فعل علت اول  
 دیده گاو روشن است و جهوز  
 پاپال است هر کجا که است  
 خور زین چل است عیسی را  
 بازگون است جمله کار جهان  
 از یکی باشکونیش وان اینک  
 چپ نهادند عقد نصد را  
 از یکے هم طلب یکی که یکے  
 هر یکے دانه زین طویل دور  
 دل پر نور بدر چایچه را  
 زانکه او مایح شهنشا هست  
 سایه حق که نور اقبالش  
 قلعه جایش آن روض وارو  
 خون خصمش که مار محیش سخت  
 تا بود لعل نیاز وقت سخن  
 گشت زین خنده شهنشه باد

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

ششوار مالک آید است  
 هر چه در جوف نیلگون رصد  
 کاندران شیشه پاره زبده است  
 او هم از مهر خور دو ماه هست  
 لیک از راه صبح زروخت دست  
 نه قیامت است بلکه جبهه دست  
 چشم موسی ز خاک در رست  
 نیک حال است هر کجا که بدست  
 جامه روز عید از نمد دست  
 تا بختی که ماورای حد است  
 گل و در نیجه است نیم صد دست  
 راست گیرش نمصدش نو دست  
 از عدد و نیت مبداء عدد دست  
 در خور گوشش شاهر خروست  
 پروم از روح قدسیان دست  
 که جهان از عطاش در عدد دست  
 بر آفتاب چرخ زو دست  
 که دو عالم در آن چهار زو دست  
 خون ماهی شمر که نه قود دست  
 پاره آفت که بر بر دست  
 هر کجا جاک که بر دست

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

درین بودی  
 از قیامت  
 سنجی از راه  
 حرف و کینه  
 گاو و سالک  
 شب و بخت  
 زان نیکو  
 بختی که  
 پیغام  
 و جبهه  
 در خور  
 سواد  
 زان شکر  
 بوی پند  
 رخت جهان  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

گدازه  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







در مدح محمد و خود و خیرات و تعریف محبوب

قطب زان کرد غریت سوخته محو  
 قطب فیروزه رو بر سر خط رقت بهوش  
 بار در خیش و قطب از حرکت خالی است  
 بست و یک شکله نو زد در ایوان شمال  
 در میان همه حلقه این طائفه قطب  
 حارس صومعه او شب روزند و خوش  
 بر در بارگاه عزت او یکاوش  
 بر در مطبخ خاصش کبک بر ساوش  
 پیش رو پیر جدی ره بنامی قبله  
 بر سر کیسه دوخته بر خرقة خود خند و دست  
 گرد سر حلقه خود و حمله مریدان ز اخاب  
 بر در بارجلال احکام شیخ و مرید  
 همه در معرفت کنه کمالش حیران  
 همه در سیکده خاص و صاش بخواب  
 شنب و روزند شاخوان خداوند جهان  
 تا نبات لب ثورسته نشد گردشکر  
 حلقه زلف ترا و آریه همه بکنار  
 بسته شور تو مشهور بقسم منطق  
 که سر زلف تو ز شیر نه بسته بر ماه  
 ای لب منی و ش تو ساغر جازالائق  
 پرستاره شو و از فرخ تیر ز مهر

کاش و انیت بر و باسی و یک مهره زر  
 رقص ز رو قباخته بکام اثر و زر  
 نعش از ان چرخ زنان کرد و سر و ختر  
 همه چون گوش و لارام مرصع زوید  
 لیکن از وی نبود تیره تری یک پیکر  
 دو ترا کلبه ززد یک ترا و صخر  
 همه چو چاوش نهادست کلاهی بر  
 سر غولست بغایت کرده و ثروت نظر  
 عابدی را که سو کعبه نباشد زهر  
 همه چو با خضیه ندارند ز راز یکدیگر  
 گشته رفیق و دستان زبلاش  
 همه صوفی دم و دوانی قدم و فرمان  
 همه در منزلت عز و جلالش  
 همه در بستکده مهر خالش بی خور  
 صبح شام اند دعاگوی خداوندش  
 کام من تلخ چو ساغر نشد از خون  
 نقطه لعل ترا عقد شریاورد  
 ز کس شوخ تو مغرور باقسام نظر  
 پستلس نکشیدی بجهان دورتر  
 وی شب سرکش تو گوشه مهر را و زو  
 که بر آید شب نهفته ترا گرد مسدود

علی بن ابی طالب

پیران ای گسترده

دار و قریب

[illegible]







چشمش میری لبو ز تو آستان در  
دانش مریم کرم نخل و دمش عیسی <sup>علیه السلام</sup>  
بوقت خنده هریان نماند از شفق اختر  
و گریه تخت تخت رانهای کتف صبر  
دوالش آمواده کشد از لشت شیر <sup>باز</sup>  
که برای زراندوده نهد بر صهوة <sup>سخت</sup>  
که خم هرگز نه بنید چشم جز در ابرو <sup>لب</sup>  
که مجلس بنیاد بر چو مطرب اشووف <sup>تر</sup>  
کسی کو تو تیا باید کشد در دیده خاکستر  
وف زین کند پنهان بر نیلگون جای <sup>ور</sup>  
کلاه سلطنت بر سر و اوج منفعت <sup>فلک</sup> در <sup>آفتاب</sup>

3

در پنج میوه نو بین هر غوطه گرفتار شد  
 ای بچکان باشد هر سوی نگرددش  
 زان روی بچکان می خون از سر سقارش  
 شمع لگن چارم کند زه زانو ارش  
 با آنکه نباشد خود جز آنکه شست کارش  
 زان گل که درخت عقل نمی بود از حد  
 بر گریه کی از وی با چار بود چارش  
 چون سر و دوزمان شود و برگه چار ازش  
 در غلبه شد باری می ماند بارش

[illegible]

۱۱۰

و قیاس و تقاضای سرحد  
و عبارت است «  
هم در مصلحت نظام  
است یعنی برای امنیت  
کشور»

و قریب به شصت سال  
«الله» دولت و نظم  
بالا پوشش صنعت به  
خود را در دست داشت

اینک که حرف حق از  
این شود و معنی را را بانی  
روز قلم از نو  
کادو به معنی  
این مندرج در

خود را در میان سوزنی  
دورق باغی سوزنی  
مناسبت و شوق  
قاری و زنده

... ..

در مجلس نفوس است پیروز  
 در رسته ای جان نیکو  
 می باشد سید پیروز  
 از شاه ۱۱۰  
 بهی بخت توکلان دارد  
 و گشتی نبی بودان  
 کشتی بخت  
 ای خادما دارالنفوس  
 محکم کمال  
 در مجلس نفوس

تقریباً بیست و هشت سال از این زمان که در این کتاب مذکور است







بجام که آمیت خشک لاش زرد شکم  
 زین قدح از یک دووم نوش کسی صبحدم  
 عقل تو گیر و کمال جان تو یابد وصال  
 مستی جان بایدت منکدره که هست  
 در تو بدینا بهشت <sup>مستطبی</sup> روبرو بین  
 سده حقنی شب روند آینهها در قفا  
 ز زده شمشاد و شن کشش <sup>راست</sup> شهن غلام  
 که رخ قیرون حسدی کشد برتبه  
 سلسله بند و زشام بر سر این ماه تو  
 اوکل اومال و ونیمه پنجه دوم  
 از صد و هفتاد اوگر فکته اندک  
 تنگمه ماه را خسر و شیرین سخن  
 تا زنده بر دل چشم تو تیر جفا  
 ز بهر و قام نوند هر دو بهم در قران  
 زلف تو از روی تاج تنایه خورشید پو  
 بر رخ بدر اختران زان شفق اوده آمد  
 خط تو بر گریل بارشکن در شکن  
 از سیاهت مرا مورچه زرد کرد  
 شاه فلکستان ماه ملک آشیان  
 آنکه ز فیض عطاس از گدازد غنی  
 روز و غایب چون گرفت قطره ای کف

مستی جان بایدت منکدره که هست  
 در تو بدینا بهشت روبرو بین

درویش خاک بادار کند میل ما  
 از کف ساقی مهر و سرم کسب یا  
 غم شودت با تمال دل شودت چغافا  
 مطهر او روح قدس ساقی او مصطفی  
 مجلس سلطان عهد سایه لطف خدا  
 سیم طلب و میان رنگی زرین قبا  
 انجور از نمند تا خشن <sup>درد</sup> بهخت  
 گاه کند سرگون در پر و چرخ شنا  
 غالیه ساید بدام عاج بدین کمر با  
 سوم او چاره هست برین چل گوا  
 باقی او ز توان خواند کیسه لی ریا  
 و تنگ شاه را نو خط فرمان روا  
 قوس تراشتر لیت ز بهر به تیغ وفا  
 شده نو مخفف غم صد ساز را  
 لعل تو در آفتاب زره پروین عفا  
 که طسرف روی روز روی نماند  
 چشم تو در باغ حسن آهوز گس چرا  
 و ادم آخر و بد شاه سلیمان لوا  
 مهدی عیسی جبین موسی جهم رعلا  
 و آنکه ز فوط سخاش بحر غنا شد گدا  
 بحر ز سیم آب شد برتن خود چون هوا

مستی جان بایدت منکدره که هست  
 در تو بدینا بهشت روبرو بین  
 سده حقنی شب روند آینهها در قفا  
 ز زده شمشاد و شن کشش شهن غلام  
 که رخ قیرون حسدی کشد برتبه  
 سلسله بند و زشام بر سر این ماه تو  
 اوکل اومال و ونیمه پنجه دوم  
 از صد و هفتاد اوگر فکته اندک  
 تنگمه ماه را خسر و شیرین سخن  
 تا زنده بر دل چشم تو تیر جفا  
 ز بهر و قام نوند هر دو بهم در قران  
 زلف تو از روی تاج تنایه خورشید پو  
 بر رخ بدر اختران زان شفق اوده آمد  
 خط تو بر گریل بارشکن در شکن  
 از سیاهت مرا مورچه زرد کرد  
 شاه فلکستان ماه ملک آشیان  
 آنکه ز فیض عطاس از گدازد غنی  
 روز و غایب چون گرفت قطره ای کف

مستی جان بایدت منکدره که هست  
 در تو بدینا بهشت روبرو بین  
 سده حقنی شب روند آینهها در قفا  
 ز زده شمشاد و شن کشش شهن غلام  
 که رخ قیرون حسدی کشد برتبه  
 سلسله بند و زشام بر سر این ماه تو  
 اوکل اومال و ونیمه پنجه دوم  
 از صد و هفتاد اوگر فکته اندک  
 تنگمه ماه را خسر و شیرین سخن  
 تا زنده بر دل چشم تو تیر جفا  
 ز بهر و قام نوند هر دو بهم در قران  
 زلف تو از روی تاج تنایه خورشید پو  
 بر رخ بدر اختران زان شفق اوده آمد  
 خط تو بر گریل بارشکن در شکن  
 از سیاهت مرا مورچه زرد کرد  
 شاه فلکستان ماه ملک آشیان  
 آنکه ز فیض عطاس از گدازد غنی  
 روز و غایب چون گرفت قطره ای کف



بندهاں ۱۱  
یعنی منکر رشدهاں ۱۲  
رومی کا عقد ۱۳  
کرم نیکو دل پند ۱۴  
غنائی کا کورم پر پخت ۱۵  
چو بنام بخش ناقص ۱۶  
دارند و بنام غلط ۱۷  
دکھت مخفی نہ بندهاں ۱۸  
ست ۱۹  
بہی وقت سادگی ۲۰  
لفظ مناسبت ۲۱  
سیاہ ۱۲  
صورت چرن ۱۳  
لفظ ۱۴

و حیات صبح شنب و عریف قلم و مرعہ اوشاه

[illegible][illegible]

بیا که حلقه درگاه شاه دایره الیست  
 بیا که مرکب شده را چگونه وصف کنم  
 که دید بادی شصتس میان آب و ان  
 زهی سکندر دارا غلام <sup>۱۱</sup> سلام حسام  
 زهی سرای تو ایوان کسب یاری ازل  
 غلام حلقه بگوش تو بادشاه عرب  
 نگین وار بود چار بالش <sup>۱۲</sup> زرش  
 برابر چرخ رومی بر شیشه زانند  
 چو دید دولت بیدارت از جهان بگریخت  
 نه فتنه ماند و تعدی نه ظلم ماند و جفا  
<sup>۱۳</sup> اندیز لطف زبانی استقام  
 زبان بریده و تن رو و رو نیاید  
 بکارخانه گردون ز رفعت و رست  
 بر آستان تو یک حج و رای صد عمره  
 نه ای فتح ترا آنگاه نصب کردند  
 چو ترک امرویه شد سوار بر ادهم  
 کلاه نقره خامش با خنجر مصنوع  
 روای عود بی او از ترنج زرباشی  
 کشا و تابش او تنگهای کج <sup>۱۴</sup> زرش  
 چو غنچه مشک و از قرب و ف و لیک آب  
 گهی شود چو کمان و گهی شیر گریه

که در میانش کم از نقطه بود عالم  
 که باد کوکب نعلش نگین خاتم  
 که هشت ماه مسافت رود بیک قدم  
 زهی محمد <sup>۱۵</sup> بگو کف و مسیحا دم  
 زهی در تو حرم سر اوقات قدم  
 گدای تره فروش تو مقتدای <sup>۱۶</sup> عجم  
 کیسه دست ترا بوسه داد چون خاتم  
 زهر خدیت تو آسمان هفت شکم  
 گرفته دست بر او راجل خیل و شتم  
 نه ستم ماند و تکبر نه جور ماند و ستم  
 کز ان الم <sup>۱۷</sup> خست نیست مبتدا را هم  
 کیسه سر کشد از حکم خط تو چو قلم  
 که رخت بخت خروستری به بیج سلم  
 که پارگاه تواند چو شکیلا <sup>۱۸</sup> حرم  
 که افسر سر غولست طاسک <sup>۱۹</sup> پرسم  
 سپهر بر سرش افشاند طشتهای <sup>۲۰</sup> نرم  
 قبا <sup>۲۱</sup> ای اطلس برش که کشتان معلم  
 ضیای چهره او از طلوع <sup>۲۲</sup> صبح و نرم  
 کشیده بر سر او شام <sup>۲۳</sup> سائبان ظلم  
 فزون ترست ز هر دو با اتفاق <sup>۲۴</sup> احم  
 چو روی و ابروی و زلف <sup>۲۵</sup> زه نگار صنم

از روی چهره ایشان شده سخن جوی حسینان

این کتاب در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت علی بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت زین العابدین  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت محمد باقر  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت جعفر صادق  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت موسی کاظم  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت رضا زکی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت تقی مجتبی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت مهدی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام حسن  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام حسین  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام محمد باقر  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام موسی کاظم  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام رضا زکی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام تقی مجتبی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام مهدی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام حسن  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام حسین  
 علیه السلام

این کتاب در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت علی بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت زین العابدین  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت محمد باقر  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت جعفر صادق  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت موسی کاظم  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت رضا زکی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت تقی مجتبی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت مهدی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام حسن  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام حسین  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام محمد باقر  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام موسی کاظم  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام رضا زکی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام تقی مجتبی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام مهدی  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام حسن  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 سیرت و مناقب  
 حضرت امام حسین  
 علیه السلام



بر ورق لاجورد و قطره زرشک و شکر  
 زراغ شسته تا زرد و سفید زرد و زردان  
 کف چوب بر اندر جام جام بر آید ز کف  
 جام چوب تا تمام شد سوخته و بن و ان  
 زهر روان و دوپا هیز زرقه کپار لعل  
 خیز که وقت شحر محرمه را میبندند  
 از پی تشنه دلان طاش فلک کشید  
 دوش که قوس بلال چون هسمین نمو  
 و عوض تاج لعل و او مه از کبکشان  
 شب همه شب آسمان آلبه روی میندو  
 سایه لطف اله خسته و عالم پناه  
 گر کشیدی رنگ لعل تو بر چنین حشر  
 آتش گویای شست تکیه که در خشک  
 مه بکند آور و سبیل لعل بر نفس  
 بست بر اثبات حسن به شمع تو رضای  
 چاه و نخلان شست از لب با خشک تر  
 دیده بد ز اختران ریخت ز مروت چو دیده  
 شسته از روی تو داده بجای کمان  
 خاصه بکند شمع کو بسریخ زرد  
 ای کف و شیشه و قطره آبی و هم  
 بهر زده سست تو خاک بر سر خو کرداران

سوی لب با میار خیز خط چاهم ایضم  
بلبل را میچکد از سیر منتقار و دم  
راست چو زین صدف سینه ازین  
تحقیق ۱۱ و ز قاسم شش در شکم  
ما و کت از غم رید خاتم اوسان غم  
و ان می خرمستان عشق ساقی بزم غم  
ساغر زین خورازین محبدم  
گشت پراز گوی ز حبیب قبا می ظلم  
قطب سید پوش راجه زین علم  
حلقه بگوش از بلال بد و شاه مخم  
ماه ستاره سپاه شاه محمد علم  
ترک تو سپکان تا این دایه ایستم  
چشم ۱۱ بویای است خم زده گردم  
زین ۱۱ رو می سنخ ۱۱  
چچ پندید او رو آتش تو و بسیدم  
ب ۱۱ زار و از این وی نون بر سر حیدم  
چند پروا آب چاه چاه تو از فلسکایم  
روی تو از خرفزون لعن تو از زورکم  
تا نبرد ترک مسند دست بخت ستم  
کردن بید او را چون سحر خامه فقم  
قطره تو نار باز نیم تو سحر حرم  
کرد جهان آن نشان شد بحر زه علم

[illegible]

Uganda

سنة

ق

طالع بنی

[illegible]

کتابخانه عمومی  
مکتبہ اسلامیہ  
پنجاب



اگر چه انکبش رویشان نادره است  
هنوز در سراواستلای بن سودا  
چو خلقه بر دوتو هر که که شست و دست  
که بسته گردن خصمت برای قربان است  
بهار عالمی و ان نسیم باو صباست  
که سرووات توستان ملک آراست

حسن مطوی مجنون

مطر بربخ شوی را هر تنگه خواهر آن گرفت  
 پر زده بعضیهای ز جمله در آشیان گرفت  
 قطب چو ز طلس سیه خرقه طلبان گرفت  
 و وفلک که طشت ز از سیر خزان گرفت  
 مه چو در ایگان از آن ملک همه جهان گرفت  
 گشت پدید باز مرغ از غم دل فغان گرفت  
 صبح درید حبیب از آن اومن آسمان گرفت  
 سوی غناب شبه شد و روی بر آستان گرفت  
 آنکه های چتر او بر سر مه کان گرفت  
 لاله ز ژاله و چین لولوی بکیر آن گرفت  
 کشتی لعل پاره را بر سر بادبان گرفت  
 قنچه خاز و سر سنج و سیمه سیان گرفت  
 قنچه ز سرخ را خود شرف این زمان گرفت  
 سر پیاده جامه ز نیل زربنج آن گرفت

شایسته اند  
 سرکار این بزرگوار  
 کشتی بنده و غیره  
 در میان مردم  
 مظهر نبوت و ملک  
 بی شک و تردید  
 از انبیا و اولاد



جای خود را  
مولا بنی غلام  
شاه استقامت  
شورای مالک صبر  
این سبزه  
ای که در  
شاهان ایران  
جلالت فانی  
شیرازی





بیا بیا غنیمت مراد  
وہابی غنیمت مراد  
ملاو از آفتاب مراد  
است  
کنو در این غنیمت مراد  
خوان  
در غنیمت مراد  
دست  
دال عطار مراد

بیا بیا غنیمت مراد  
وہابی غنیمت مراد  
ملاو از آفتاب مراد  
است  
کنو در این غنیمت مراد  
خوان  
در غنیمت مراد  
دست  
دال عطار مراد

ای بر جای جاہ تو از روی کسبیا  
ای بر کنار گوشہ کند و رخی سخا  
وریشہ قہامت عدل تو را تہام  
تا و ریاض حسن و جمال تیان بود  
بلدا لعل حل شدہ اندودہ خصم را  
رویش سیاہ ماد و زبانش بریدہ باو  
تا ز ریشہ رخ کہ تابش بود قبوس  
کپی برودہ باو در دل ہمہ و دشمنان  
ز اقبال آفتاب کما سے بہ بدر پا

ق

ق

قصیدہ در سبب دشمنی مطوسی : در مدح سلطان ہند

بر سر این سہر خوان جو چو ہند و رض ز  
طاسک سیمین ماہ تیرہ و بی آب شد  
و ز نظر اختران سایہ نمود آفتاب  
ماہ دو ہفتہ است جام تہج بلاش علم  
خون جہنم از پیش پیش کہ از خلق تراغ  
بلبلہ مرغیست گشت از سر متعار خون  
کشتی ز زور شکم دار و متلوب بیم  
ای شب آفتاب بہ استہ بگرد و سحر  
روحی برویم ہند آئینہ سان واکیر  
سفر ز زمین کیے گاہہ نقرہ آود  
آن گہ ارش شورش آرام دل

از اختران لالی ورنہ ترنج زر  
خوان ہزار گاہہ چرخ با حصہ  
امین شد ست آہو باوہ ریشہ بر  
با دام عین ز گنہ پستہ پر از شرک  
ہام و در سراجیہ بر مرد و ہمہ نصیر  
چون خامہ ہر کہ از سر شاہش کشیدہ  
ہر ماہ گہ سپر شود و گہ کمان  
میکان اتقام تو چون ناوک سحر  
سورقص روزگار نہ بنید و گراثر

مقتلنہ غنیمت مراد

خشا لبان اسبا و مادہ جز لعل  
صبح چو برکت نہاد و ساغر زر بر  
راست چو سر بر فراخت خورش  
باشق اورا دام سوی نایاب  
مضیہ زرین کشد طوطی طار  
میچکد و مہید ہر زن تر  
خیر و روانش بر سوی آب بی سیر  
پستہ لعل تراستہ نبات از شرک  
آن طبق لعل را از زبر طشت زد  
ورنگ ہر گاہہ یک شبہ و صد گہر  
وان شبہ ز آتاش معن ہر اکبر







محمداً نقطه عالم که با آن پرولی و ریا  
 الا شاه انبسم را بدین نه قلعہ مینا  
 و لوح عمر و در باد و تاج سلطنت بر سر  
 الا تاشین شیر لنگ اندام را شب  
 سیه روی که چون خامه کشد از خط کاش  
 برین در بند نه چای را سخن شیرین علامی

در تهنیت رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان بشایهند

جبرئیل ز طاق کردون آتش و آگوان رسید  
 همچنان که بارگاه کسب را می لایزال  
 مرسلان را که کوشش بهشت بی محنت  
 شاه دابر کل عالم حکم مطلق داد امام  
 لشکر و مان شاهان جهان مشغول شد  
 جاده حاسه اچو چاه یوسفی بی آب گرد  
 حاکم آتش ترا و اخاک بر سر کن چو باد  
 ملک ابا ز قوی شد وین سفر از می نمود  
 کمین را ان ضلالت اهوای من گرفت  
 راست عید مومنان آمد که در سالی دوبار  
 زان شارانی که برفرق رسولان کریم  
 آسمان با بهشت دهن از طرف پرچم شد  
 آن کی پیغمبر است و آن دگر باشد رسول  
 هم تاریخی که ماه ارباب مفسد شد و روز

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]



خجرا کو چنگ تو نامی نست جان بیا  
 خنک لبی که کشد از خط حکم تو دمی  
 در بر کج کف تو زنگی زرد جانده را  
 بر سر دشمنان تو کاسه لعل و خوان در  
 دروننگ نیلگون حلقه زود بایسان  
 بر سر طاس سیکون کیشبه دست خیم تو  
 روز مصاف خجرت لاله فروز کند ناست  
 کوه گوا که چه او سبب در آب فلکند  
 شیر بدو و حکم تو غاشیه وار رویه است  
 از زمانه قلب شد از کف تو که این نان  
 طاق تو گفت عوش را که تو سبی فرو تو هم  
 تا که کسیر گیکون لاف غلامی تو زو  
 بگر که انبهای من عقد در لیت کیشبه  
 سر قدان حسن را بر لب جوی دلبره  
 باو چو عیرو و شیب دلبر ملک و برت  
 دل چو لاضیه باره با دارنه چو زربهرت

در سر نیزه خیم تو ز قصص و کام از دست  
 چهره زرد و دیمه چون سر خانه خوشتر  
 نه ختنی مه تو با جاشب دروم ر بهرست  
 دیده خون گرفته منخ گونه روی صد  
 قلزم منج شلخ را قطره آب در برت  
 وان شب بهر شب از غنای کان زار کوهرت  
 گاه ملواف و لدلت بر سر کوه صرصر  
 ماهی شیرخ خوان که او منزل جد اکبر  
 با بعد عدل تو دانه کش کبوترت  
 بجز غنایت محلی از که انو فکر است  
 گفت که خاک پای تو با من برابرت  
 از سر شرت آتشی بر سر شاه جاوهرت  
 با تو نکاح کردش زانکه بغزه دلبرت  
 تا که نیات سبزشان رسته بگر و شکرت  
 کانیه بقای تو تا دم صو رانوست  
 سینینه چو دو نیمه با دارنه زهر تو برت

قصیده در خیمیت رسیدن خطاب با و شاه از خلیفه عباسیه

چو به شرق پید شد کف بر لعل کون جاش  
 عروس صبح نه که در چو گل ز دلی دهن خنده  
 فراز خیر مر و اید زان شد باز زین بر  
 صالائی که رفت از صدق و اول ملاقاتی

سپاه بنام پنهان شد سیم مریخ جاش  
 که از شادی دیت زرب وون فنا و از کاش  
 که مرغ صبح را یکدم نمود از ناله آرمش  
 بصبیح و دمی مه نخست این بوچ میاش

صاید بدو  
 در سر نیزه  
 چهره زرد  
 نه ختنی  
 دیده خون  
 قلزم منج  
 وان شب  
 گاه ملواف  
 ماهی شیرخ  
 با بعد عدل  
 بجز غنایت  
 گفت که خاک  
 از سر شرت  
 با تو نکاح  
 تا که نیات  
 کانیه بقای  
 سینینه چو  
 قصیده در  
 چو به شرق  
 عروس صبح  
 فراز خیر  
 صالائی که  
 سپاه بنام  
 که از شادی  
 که مرغ صبح  
 بصبیح و دمی  
 در سر نیزه  
 چهره زرد  
 نه ختنی  
 دیده خون  
 قلزم منج  
 وان شب  
 گاه ملواف  
 ماهی شیرخ  
 با بعد عدل  
 بجز غنایت  
 گفت که خاک  
 از سر شرت  
 با تو نکاح  
 تا که نیات  
 کانیه بقای  
 سینینه چو

سپاه بنام پنهان شد سیم مریخ جاش  
 که از شادی دیت زرب وون فنا و از کاش  
 که مرغ صبح را یکدم نمود از ناله آرمش  
 بصبیح و دمی مه نخست این بوچ میاش

[illegible]

بصیرت چو شمشیر آخته بر فرق چرخ انداخته  
 لطفت بگهرت نعم شد و در خیر عالم شده  
 از سبب آراسته گرد از جهان بر جاسته  
 کلفت طباشیر سر زاده با بال سر و بر  
 آن که روی زنگی جبین از شام فتنه سوختن  
 بر نه چو آن زرنیه تیر آویز آید و ز رفیر  
 آن از دهای کسیر رقص شد بروی  
 ای یوسف خورشید چهرای آرش بر شمشیر  
 آن کو تن و پا پرست کابین سان گشت  
 قصر تر بهشت آسمان کسری خشت آستان  
 روح الامین عصمت چرخ برین درخت  
 در شانت آیات کرم بر خوات انواع نعم  
 در صحن بارت بر کران صفار ده موسی و  
 ای عهد آخر زمان با آن کف و پاشان  
 از شمشیری گشتن و عنصر خنصر گزین  
 تا یوسف زین سلب از گریه شبانی نب  
 با و افک بیکر آن نواح سما میدان تو  
 و فضل که از زمان او بیرون نشد خاقان

الکبر شمسیت سیه از اراکنداد

بیه از نظیر و زان سبب در نظایر و زان سبب در نظایر

سوزن زلف بگذاخته از جیب غیبی ریخته  
 اخلاق و نزع کم شده اوراق طوبی ریخته  
 خورشید چون مهر کاسته نورش عصا ریخته  
 تیغیت تباشیر ظفر شرفا و غبار ریخته  
 و پیش تو در زمین از مشک سار ریخته  
 طفلی بود بر روی شیر اندیده و وار ریخته  
 چون ماه نو در دست شد به صبح شب ریخته  
 نعل تو مهر بر رو مهر و ز غوغا ریخته  
 و مهر که از زخم دست انجم ز جوار ریخته  
 زوگر و حسرت هر زمان بطاق کسری ریخته  
 گو در اوق خشمیت بر آوج اولی ریخته  
 بر جانت ایوار قدم از تو تعالی ریخته  
 بر طور تخت بیکان نور تجلی ریخته  
 آب سلاطین جهان یارده یا ریخته  
 بهر چو بر مهر نگین سعد موفار ریخته  
 بر صدره عود و شمشیر شک لیا ریخته  
 در قه ایوان تو عرش معلای ریخته  
 آب رخ دیوان او زین شعر غور ریخته

الکبر شمسیت سیه از اراکنداد

بیه از نظیر و زان سبب در نظایر و زان سبب در نظایر

و در ح سلطان محمد شاه بن تعلق که با و شاه بنده و  
 و در ح حرمین مطوی مجنون ال و زین منقطع منقطع منقطع  
 جام طلب که در رانج هلال و در حرمین  
 و در حرمین مطوی مجنون ال و زین منقطع منقطع منقطع

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "بیه از نظیر و زان سبب در نظایر و زان سبب در نظایر" and "الکبر شمسیت سیه از اراکنداد".

من ساعه غم از تعب جان شیدرخته  
 و آن رشته پروین چای پر باد و رخسار خسته  
 تو یار و کس از طرب و در جام صبا ریخته  
 و آن سنبیل مغول شان از روی زیار ریخته  
 کان میشود بی دست و لب و کام جهان ریخته  
 در کام هر بیکانه و آن بلی عجا<sup>به</sup> یار ریخته  
 بزرعمران آب بقیم از چشم شهلا ریخته  
 صد غنبر زنجیر زنگ از مشک و دریا ریخته  
 ای شرب انگیسوی تو چشم شرار ریخته  
 خون دل مرهم نکر در پای ترسار ریخته  
 مرغ گلش از زبان یاقوت حمرا ریخته  
 می آتش و برف و دی صده کویار ریخته  
 هر دم شفق را از دوان روزگار ریخته  
 ای آتش باد آورت آتش رخسار ریخته  
 چون من دو صد بلبل نگر شوق آریخته  
 یک رنگ آتش پرست آب و آلا ریخته  
 من سگ بالاسیم و ز ریشا و آلا ریخته  
 خصر از شمر طشت زرد و زرد ریخته

نظم الثالث

تخت شرار آب ستم رجان اعدا رنج  
و حشمه نوک سنان زهر مغا جابر خیمه

[illegible]

این چنگ برین بخت و نشانیست درین  
 موی سرخوست شب یارلف منعموست  
 شب نگین سیرش بچکان و می در برش  
 اطفال من ترین سلب عهدینیا خشک لب  
 بین نگین و رومی بهم این روق و ان ورم  
 زرین صدف تا در بره نقره بغیر بهرست  
 آن نقطه یاقوت سان چون بالف گرد و گدا  
 چون رومی زرین سپر کرده بنایل در کمر  
 چون کشیش تیر از جرم خویش کمان از سپر  
 آن شلیدت زره و ارسلان چون با و انور  
 آن آهوی تش نشان شیرش جوگر و دور  
 و چاه زهره راقاب نو زار از آفتاب  
 سیران زهره زر کا فور با مشک تر  
 چون بهت خورشید گرم جملید فریدن علم  
 مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه وین  
 چون از خطبه شاه را مشور آمد باله  
 افراز جوان بروا تاج سعادت گاشته

بل بای و ان که صدف گوهر بر عضا نشسته  
 بل مشک محلو است بر دشت صحرای خسته  
 وز زعفرانی معجزش شداب دیار خسته  
 وز هوشیاران پستان شب شیر مصفا رسته  
 وز خلق شان صبر محمد بن عصبه غرا رسته  
 وز ابر دریا در برت لوهر جا بخت به  
 اوراق گل بینی از ان بلوح غبار رسته  
 رنگی ز دوست این خبر از معده و آری رسته  
 بینی ز شمشیر سحر برق آتش آسار رسته  
 آتش شود بر خاک و غار از آفتاب رسته  
 زرد آب خون گدازان در جوف غار رسته  
 تا گرد آب التهاب از روی گرا رسته  
 یک وزن گرد و هر بحر زری محابا رسته  
 آن هر دم از خاک قدم آب مسجرا رسته  
 هم بر آب آفتاب هم قدر دار رسته  
 شد باز نور و اعتمی بر فرق طه رسته  
 جودی که در دل داشته بر فرق دیار رسته

المطلع الثاني

برالک از بادام تر لو لوی المله رسته	آدم به بین شریخ عقد شیار رسته
وز غبار افشان زوریش چاک و بار رسته	فصل سلطان مقیش بر گل و ان رسته
بچکان و می سرش از ان سبک رسته	بادام و بر که نشان عتاب و سر رسته

این چنگ برین بخت و نشانیست درین  
 موی سرخوست شب یارلف منعموست  
 شب نگین سیرش بچکان و می در برش  
 اطفال من ترین سلب عهدینیا خشک لب  
 بین نگین و رومی بهم این روق و ان ورم  
 زرین صدف تا در بره نقره بغیر بهرست  
 آن نقطه یاقوت سان چون بالف گرد و گدا  
 چون رومی زرین سپر کرده بنایل در کمر  
 چون کشیش تیر از جرم خویش کمان از سپر  
 آن شلیدت زره و ارسلان چون با و انور  
 آن آهوی تش نشان شیرش جوگر و دور  
 و چاه زهره راقاب نو زار از آفتاب  
 سیران زهره زر کا فور با مشک تر  
 چون بهت خورشید گرم جملید فریدن علم  
 مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه وین  
 چون از خطبه شاه را مشور آمد باله  
 افراز جوان بروا تاج سعادت گاشته

این چنگ برین بخت و نشانیست درین  
 موی سرخوست شب یارلف منعموست  
 شب نگین سیرش بچکان و می در برش  
 اطفال من ترین سلب عهدینیا خشک لب  
 بین نگین و رومی بهم این روق و ان ورم  
 زرین صدف تا در بره نقره بغیر بهرست  
 آن نقطه یاقوت سان چون بالف گرد و گدا  
 چون رومی زرین سپر کرده بنایل در کمر  
 چون کشیش تیر از جرم خویش کمان از سپر  
 آن شلیدت زره و ارسلان چون با و انور  
 آن آهوی تش نشان شیرش جوگر و دور  
 و چاه زهره راقاب نو زار از آفتاب  
 سیران زهره زر کا فور با مشک تر  
 چون بهت خورشید گرم جملید فریدن علم  
 مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه وین  
 چون از خطبه شاه را مشور آمد باله  
 افراز جوان بروا تاج سعادت گاشته







ابو محمد حلاجی خوان در صورت تذکری  
 کور ایندو در رو کلا گویہ تزویر  
 تا نقش خیال مع رو یافته تحریر  
 زین مرتبه جانیہ را بر اینہ توقیر

و مفاخرت از کثرت فضائل و رفعت و العز و

قلب من نقد روغن ان و نمى بازارك  
مستوى نهاد نقد را بجى و بار من  
در خروش آيد خروس از تانهاى ازم  
صبح را در خنده آرد گريه بسيار من  
اتش اندر خود زند و دول افكار من  
ناچه باز بيا كنند اين بد گهر و كار من  
گو بر و ماشا و مان گره دول غبار من  
واند و انه خون دل از سينه بر تار من  
سرخوابد تافت اين قد كيان آثار من  
غم نگرد و حلقه از جوش مقدار من  
ریشه زر غشته نهد گوشه دستار من  
کم نگرد و يك جوی از فعل سخا من  
عاشق نه خفته باغ از عشر يك نبار من  
بسوه و دیش رقم در دفتر احبار من  
تر و خشک بر و کون از حال دبار من  
نی لیکن از تنگهای لعل که و اشار من

الفاطمه در گونی عقد شکر آلوده  
 رو شاد قدسی جو از گلشن سبحانی  
 گوهر بنهار آرد و در ماهمه بار آرد  
 من با وح سلطانم جاویم صدف در زبان  
 در صفات از کثرت فضائل و رفعت حال خود  
 قلب من نقد رویان این دنی باز کن  
 منتهی نهاد نقد راجعی در بار من  
 دوزخ و آید خروس از تالهای ارمین  
 صبح را در خنده آرد گریه بسیار من  
 آتش اندر خود زنده و دول افکار من  
 ناچه باز بیا کنند این بد گهر در کار من  
 گوهر و تاشادمان گرد دل غبار من  
 دانه دانه خون دل از سینه بر تار من  
 سر نخوابد یافت این قدکمان آثار من  
 خم نگردد حلقه از جوشن مقدار من  
 ریشه زرد غشته نهد گوشه دستار من  
 کم نگردد یک جوی از دخل سحر ضار من  
 عاشق نه محنت باغ از عشرتیک نبار من  
 بسوه دیدش رقم در دفتر احرار من  
 تر و خشک بر کون از حاصل و بار من  
 نیلگون از تنگهای لعل کرد و تیار من  
 وجه زار روی دار چشم لو کوبار من  
 بهند کیوان من بهر وقت شادی از آنکه  
 پیش از آن کین بضیه زین قد طشت زار  
 هر سحر باشد شمع از اندس که عمر خویش  
 همچو آه در صبح و گر بهای گرم شمع  
 با همه فحری که وار و صبح خجسته میکند  
 خاکسارم با و سپا آبر ویم رفته است  
 گویان شود و در چشم از روی آبی مرا  
 گوهر سپهر آفتاب و گو عطار و تیر شو  
 در کمان چرخ گرد آتش زنده تیر سحر  
 صحرای فلک را بهفت دامن برد  
 حرم راه از فرد ز راه کشتان  
 ربع چار ربع پیش جت را خمر یا  
 عرصه باغ دو عالم را ساخت کرد و هم  
 نصف باغ عشر آمد و در تر از وی خسر  
 من جوهر قوی سبقت بر دم ز جبریل آفتاب

[illegible]

چو کان زورش را یک گوی و دهان چاه  
همی ناید بدان چو کان خود آتو بچه نمک  
هر دل که یکی گوشت میدهد آن شرعیت  
گر چو چنان خواهی شو ساقی بزم عشق  
آجری و شام و دم خریخو ترک چین  
تا کاسه چین مست به بر طبق مینا  
از مانده دار آن باد و مجلس او فقور  
و آنکه ز روی صدق باور کند حشر  
صد ملک سلیمانی بر باد شود تا حشر

قصیدہ در توحید باری عز اسمہ نصیحت خویش بجز بندگوار

ای در دل هر سینه از مهر تو تابش  
ظا هر شده بر عاشق در گرد سیر کویت  
مستان صیون آن از غم که بود خروشانند  
رخسار غمت ماتم عشق تو طلیح است  
توان لبسون بسین مانند پرزادان  
هر خند سپرداری از آه و لم میترس  
ای بلبل دل کم شو صد چشم غامی  
چون پاپیج از غم چشم خطا سنیاد  
چون مرو که چشمش بین تو بدان را  
مرغان الهی را باز تو در و حاسنه  
نادر از جگر حسته خون خور و چسبالی

تمام واد که فقط واحد  
معنی واحدند

[illegible]

100

ن خال بلا نیست سیه که ز مینب او  
 کام و لب شیرین خود ای و ست کن  
 مانده دوخته است که با نچ پلاست  
 رسیده رو که یکی قطره ز جامش  
 و ز نغمه اطرب و به او چرخ ز بند رقص  
 و آبر بر دوی بخارش لبش کو  
 در مجلس خسرو نه همانا که کسی را  
 چون بدرمان کاظم اندر ره انشا  
 برگزیده که را بدو در جای و سیکه کن

دو عالم ایمان تو صد شهر و فیتنه  
 آن دم که ترا در قیام منی لطف شد  
 بر لطف و آفتاب <sup>الهی</sup> ز توین گذشت  
 گر عرش خود را با باد بختی رفتند  
 رقصی که <sup>آفتاب</sup> ز رخسار تو رفتند  
 و امن شد آید ز میانش کمر رفتند  
 زین قطعه شیرین هوای بر شکم رفتند  
 در بحر سخن گریه ازین در <sup>الهی</sup> تر رفتند  
 گزیده نو دم نش جانب و چل گذشتند

قصیده در بحر نزع متشمن اعراب مضول مفاعیلین مضول مفاعیلین

ای یار تو ز فوج و جوی نام تو جان جان  
مست به صالت را هرگز نبود و صبحی  
بیدای جلالت را هرگز نبود و شکست  
در بحر غمت غواص لالای و چشم است  
ووشینه مرا از عرش این ناله می آید  
بر جوان کسان کی ناخوانده وی چون خور  
در آفتابان گرم شو ای شفته که میدانند  
بر خویش میچ از غم عارض شان کان خط  
زان پسته مر جان من لب خشک مشو که  
چون میخی عمر تو زان پسته شیر نیست  
آن چشم در آن ابر و زانست که تا بینی

در کمنه جلال تو عطل دل و جان حیران  
مخروج فراق را هرگز نبود و زمان  
در بای کمال را هرگز نبود و پایان  
صد کوهی ترا نیک بختش غلط  
کای بدر جگر خسته و می تیره دل نادان  
بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان  
سر زید و هند و می از طرف مبه و نیران  
نازلیست سیخته برگوشه آستان  
مرجان ترا صد غم از دیدن آن مر جان  
چون پسته کن خود را بر آتش غم بریان  
محراب میه گشته اند و دل مستان

ن خال بلا نیست سیه که ز سبب او  
 گام و لب شیرین خود می وست کن  
 کان به دوخته است که با نچ پلاست  
 میسکه ده رو که کی قطره ز جامش  
 وز نغمه اطرب و به او جوش زنده رقص  
 و از بر بودی بخارش بسر کوه  
 در مجلس خسرو نه بهمانا که کسی را  
 چون بدر مدان کاظم اندر ره انشا  
 برگزیده یکله را بدود و چار و سیکه کن

در عالم ایمان تو صد ثمره رویش  
 آن دم که ترا در قریح منی زلفت  
 بر لعل در آفتاب ز توین گذشت  
 گر عرش خود را با باد بجزیر افتد  
 رقصی که بجایه زرش از فوق سرف  
 دامن شد آید ز میانش کمر افتد  
 زین قطعه شیرین هوای بر سکر افتد  
 در بحر سخن گریه ازین در تر افتد  
 کز نه نو دیش جانب و چل گذر افتد

قصیده در بحر پنج مثنوی مخرب مفعول مفعول معطیلین

اسی یار تو ز فوج و فوج وی نام تو جان جان  
 مست به صالت را هرگز نبود و صحو می  
 بید اسی جلالت را هرگز نبود و شد حد  
 در بحر غمت غواص لالای و چشم هست  
 و دوشینه مرا از عرش این ناله می آمد  
 بر جان کسان کی ناخوانده وی چون خور  
 و زلف تبار گم شو استفت که میدارند  
 بر خویش پیچ از غم جارح شان کان خط  
 زان پسته در جان من لب خشک مشو کا  
 چون بلی عمر تو زان پسته شیر نیست  
 آن چشم در آن ابر و زانست که تا بینی

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران  
 بحر و فراق را هرگز نبود و زمان  
 در پای کمال را هرگز نبود و پایان  
 صد کوی ترانیک طشت زرش غلطان  
 کای بدر جگر خسته و می تریه دل نادر  
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان  
 سر زده و هند وی از طرف میه زان  
 ناز نیست سیفته بر گوشت لالستان  
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان  
 چون پسته مکن خود را بر تش غم بریان  
 محراب میه گشته اند و دلستان

[illegible]









لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ

حاصل دریایی فصاحت و بزرآمده کان بلاغت منسلک عقده و طاری

حاجی غواص بحر و حیة شنای یم تجرید مقام شناس حق و حق فال اساس

در مطبخ منشی نوکش طبع جلا می افت

